انتشارات انجمن آثار ملی

(۵۷)

به‌مناسبت تکمیل آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی

خردنامه

تألیف و نگارش

ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی

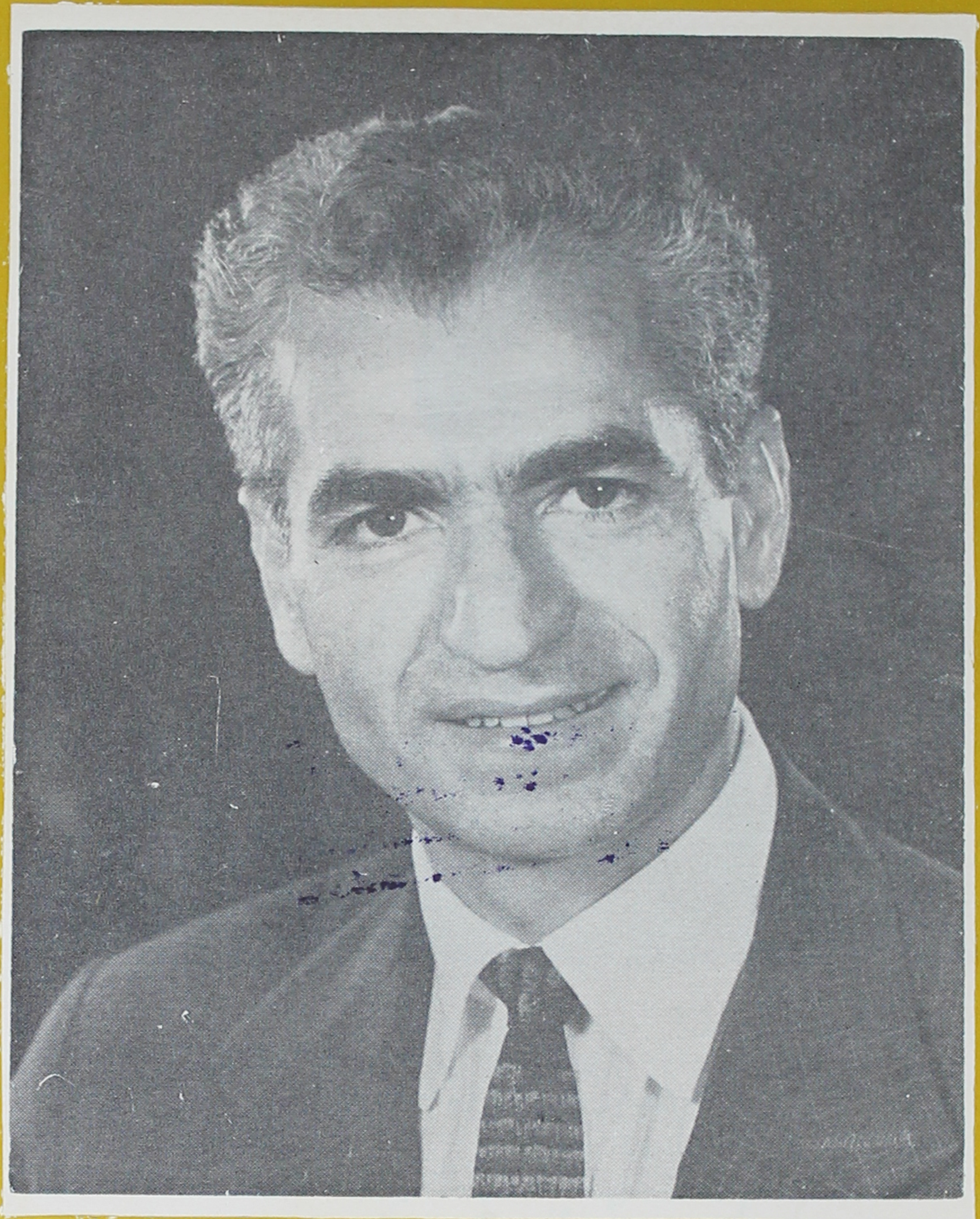
(احتمالا از اوائل سدهٔ ششم هجری)

به تصحیح و کوشش

ادیب برومند

تهران - فروردین ۱۳۴۷

چاپ داورپناه





بنام خداوند جان وخرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

سرآغاز

بنام پروردگار دانا و توانا

جای کمال سپاسگزاری است که در پرتو عنایات مداوم **اعلیحضرت همایون محمد رضاشاه پهلوی آریامهر** شاهنشاه دانش‌دوست وفرهنگ پرورایران نسبت به‌هر گونه خدمت درراه آثار جاودانی فرهنگ گذشته ومفاخرملی ومعنوی ایران ، کتابی که اکنون بنظرخوانندگان گرامی میرسد ضمن سایر کارها ودیگرانتشارات مربوط به بزرگداشت سخنسرای بلندپایهٔ زبان پارسی حکیم ابوالقاسم فردوسی ازطرف انجمن آثار ملی بچاپ رسیده و منتشر می گردد .

همانطورکه درسرآغاز کتاب اشاره شده است مؤلف آن بنام **ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی** احتمالا در اوایل سدهٔ ششم هجری همت بدین کار گماشته گفته‌های برگزیدهٔ بزرگان مختلف ایرانی وتازی ویونانی‌را دربارهٔ امور گوناگون اخلاقی ومعنوی ومادی گردآوری کرده وآنرا «به‌امثال **امیرالمؤمنین وامام‌المتقین‌علی** .... وبه نظم **فردوسی** آراسته گردانیده» وبدین‌ترتیب مجموعهٔ «جان‌افروزی» برای مردم صاحبدل واهل معنی فراهم ساخته است .

باتوجه به منزلت‌مولای متقیان حضرت امیرالمؤمنین‌علی علیه‌السلام دردلهای قاطبه مردم ایران وبا درنظر گرفتن مقام ارجمند حکیم فردوسی طوسی درزنده کردن فرهنگ وادب‌فارسی وفارسی‌زبانان، لازم بتوضیح زیاد نخواهد بودکه پیوستگی افکار

این دومفخر عالم وجود و گواه آوردن فرموده‌های ایشان در تأیید گفته‌های بزرگان پیشین تاچه اندازه برای دلباختگان وشیفتگان آن دو بزرگوار مسرت‌بخش و دلپذیر خواهد بود وانجمن آثار ملی بخود حق می‌دهد انجام چنین خدمتی را هنگام استوارتر- ساختن و افزون داشتن شکوه خوابگاه ابدی حکیم فردوسی و باغ وبوستان آرامگاه او، مبارک دانسته مخصوصاً آن‌را درطلیعه سال نو بفال نیک شناسد .

خوشبختانه پایان چاپ وانتشاراین کتاب بظاهر کوچک و درمعنی بزرگ باتشکیل پنجمین مجمع هنر وباستان‌شناسی ایران (که برای نخستین بار درسرزمین مقدس واصلی موضوع چنین مجمع محترمی برگذار می گردد) نیز مقارن افتاده بیش از پیش و از هرجهت مایه خشنودی علاقه‌مندان به آثار فرهنگی گذشته این کشور باستانی‌را فراهم ساخته ومیسازد .

باسپاسگزاری ازحسن توجه دانشمند وسخن‌سرای گرامی **آقای عبدالعلی ادیب برومند** که چاپ و انتشار کتاب **«خردنامه»** را به انجمن آثارملی عرضه‌داشته و چنین توفیقی را نصیب آن خواستند توفیق روزافزون فرزندان این آب‌وخاک‌را در انجام هرگونه کوشش وخدمت وپاس احترام نسبت به یادگارهای ملی وآثار ارزندهٔ زاد بوم خود آرزومند است .

بمنه وکرمه

فروردین ماه ۱۳۴۷ شمسی

انجمن آثارملی

بسمه تعالی

سرآغاز

درحدود چهار سال پیش مجموعه خطی نفیسی‌شامل کلیله و دمنه ،مرزبان نامه، خردنامه، رساله قلمیه، رساله‌یی‌درحکمت‌که ظاهراً متعلق به‌اوایل‌قرن‌نهم‌هجری‌بود نصیب من گردید وساعاتی با اشتیاق تمام سر گرم تماشا ومطالعه‌آن بودم. این مجموعهٔ زیبا که بقطع کوچك تهیه شده و بدون ذکرتاریخست ، از نظر خط وتذهیب و مینیاتور یکی از نمونه‌های ارزندهٔ هنر کتابسازی در قرن نهم هجریست که در«مکتب‌شیراز»فراهم‌آمده وازکتب‌تزیینی خوب‌آنزمان بشمارمیرود .

رسالهٔ خردنامه که یکی از قسمتهای آن مجموعه است بقلم«ابوالفضل یوسف‌بن‌علی مستوفی» نگارش یافته وبطوریکه از سبك‌آن برمیآید احتمالاً دراوائل قرن‌ششم برشته تحریردرآمده است .

این رساله شامل نقل اقوال منسوب بعده‌یی از نامداران ایران وعرب و یونانست که در بارهٔ مسائل مختلف اخلاقی و اجتماعی و آداب زندگی بقلم ابوالفضل یوسف‌بن علی مستوفی نوشته شده و در هر قسمت بکلمات قصار حضرت مولای متقیان علی علیه‌السلام و ابیاتی از فردوسی‌طوسی علیه‌الرحمه استشهاد گردیده است.

متن این رساله بسیارفصیح وموجز و روان و ازنمونه‌های نثر خوب دراواخرقرن پنجم واوایل قرن ششم است‌که متأسفانه از احوال‌نویسندهٔ آن‌که (باحتمالی‌خراسانی بایدباشد) اطلاعی

در دست نیست و تا کنون هویت او برما معلوم نگشته است[1].

این بنده پس از مطالعه « خردنـامه » و بهره‌مندی از چنین اثری گرانبها برآنشدم که نسخه خطی دیگری پیدا کنم و پس از مقابله با نسخه متعلق بخود بتصحیح و طبع و نشر آن مبادرت جویم ولی هرچه جستجو کردم نسخه‌یی دیگر پیدا نشد تا آنکه پس از چند گاه ، از دوست فاضل ارجمندم جناب احمد گلچین‌معانی که‌خود شیفته‌این رساله‌گردیده‌بود ودرپی‌جویی از نسخه‌یی دیگرمرا یاری‌میکرد شنیدم‌که درکتابخانه مرکزی دانشگاه یك نسخه عکسی هست که گویا از نسخه موجود در مجموعه ایاصوفیا (شماره ۴۸۱۱) عکسبرداری شده است (فیلم ۲۲۶۸) و میتوان از آن استفاده کرد . پس از کسب اطلاع از وجود چنین نسخه‌یی ، روزی بدوست‌فاضل عزیز آقای محمد تقی دانش پژوه در کتابخانه مرکزی دانشگاه مراجعه کردم و یك عکس از میکروفیلم این رساله گرفتم و در ازای آن نسخه خردنامه خودرا در اختیار ایشان گذاشتم‌تا برای‌کتابخانه دانشگاه ازآن‌عکسبرداری کنند[2] . نسخه‌اینجانب نسبت به نسخه عکسی موجود درکتابخانه دانشگاه ازنظر تاریخ‌کتابت درحدود دویست سال کهنه‌تر بود ولی از جهت صحت کتابت و یاداشتن

۱ـ درکتابخانه‌مرکزی دانشگاه کتابی بنام«لب‌الحساب» متعلق بقرن‌هفتم وجود داردکه نویسندهٔ‌آن«علی‌بن‌یوسف‌بن‌علی» است ومحتمل است پسر «ابوالفضل یوسف‌بن علی مستوفی» باشد.

۲ ـ هنگامی‌که چاپ‌کتاب بپایان رسید، واین پیشگفتار درچاپخانه حروف‌چینی شده بودآقای دانش‌پژوه بمصحح تذکر فرمود : که در جلد ۱۳ فهرست‌کتابخانه مجلس ص ۳۱۴ نام رساله «خردنامه» درمجموعه شماره۴۸۶۷ بعنوان رسالهٔ هفدهم آن ذکر شده است . علاوه براین مجموعه دیگری بشماره ۴۹۲ در مجلس هست‌که متعلق بمرحوم حاج سید نصرالله اخوی طاب‌ثراه بوده ویکی‌ازرسالات‌آن «خردنامه است» متأسفانه‌چون تنظیم فهرست کتابخانه مجلس و خریدکتابخانه آن مرحوم از طرف مجلس مؤخر از تاریخ تصحیح خردنامه بود نگارنده از استفاده ازاین دونسخه محروم مانده‌است.

غلطهای فراوان تفاوت فاحشی با آن نداشت .

علامت نسخه‌شخصی خودرا «آ» وعلامت نسخه‌عکسی دانشگاه‌را «ب» قرار دادم و بمقابله دو نسخه همت گماشتم ولی اشکالات تصحیح کم نبود زیرا هر دو نسخه اغلاط بسیار داشت و نسخه سومی‌هم برای مدد گرفتن درحل اشکالات سراغ نمیرفت. روش اینجانب در تصحیح آن بود که درموارد اختلاف بین دو نسخه ، مورد صحیح‌را درمتن ومشکوك وناصحیح‌را در زیرصفحه‌گذاشتم ودرمواردیکه درهردونسخه عبارتی غلط نوشته شده‌بود وترجیح یکی بر دیگری درست بنظر نمیرسید ویا کلمه و عبارتی ساقط گردیده بود باتوجه بقرائن عبارت و یا مراجعه‌بمآخذ مربوط بکلمات قصار و اشعار فردوسی بتصحیح اقدام نمودم . در کتابت رساله شیوهٔ املائی متعارف امروز را پیروی کردم و در همه جا « ج » را به «چ» و «ك» رادرکلماتی نظیر آنك وچنانك به «که» و «ذال» را به «دال» تبدیل نمودم .

درضمن توجه خوانندگان محترم را بنکات زیر جلب میکند :

۱ــ درهردونسخه پس‌ازذکر نام‌حضرت‌علی یکی‌ازعبارات «علیه‌السلام» و«کرّم‌الله وجهه» و«رضی‌الله‌عنه» آمده بودکه‌چون درنسخه اقدم یعنی «آ» بیشتر علیه‌السلام نوشته شده‌بود من نیز اکثر همین عبارت راکه شایسته‌تربود برای متن برگزیدم .

۲ ــ اشعارکتاب همانطورکه نویسندهٔ‌خردنامه ، درمقدمه مختصر نوشته‌است همه ازفردوسی‌است وچون درهردونسخه برای چند بیت کلمه«شعر» وگاه «بیت» درعنوان اشعار بکار رفته‌بود بندهٔ مصحح نیز با وجود اطلاع از اینکه اساساً بیت بیك جفت مصراع اطلاق‌میشود ترتیب‌کتاب‌را ازاین‌بابت عیناً‌رعایت‌کردم.

۳ ــ چون این رساله مختصر و اعلام آن محدود بود از ذکرفهرست اعلام درآخرکتاب خودداری شد .

۴ ـ با همهٔ دقتی که در غلط گیری چاپی بعمل آمد چند غلط از زیر نظر پوشیده ماندکه در « صفحه تصحیح » یادآوری شده است با اینحال در کلمات قصار پاره‌ای از اعراب حروف موقع صفحه‌بندی جای خود را تغییرداده وغلط‌گردیده است .

۵ ــ علامت‌های انتخابی‌کتاب ازینقرار است :

۱ * علامت معرفی پاره‌یی از اعلام است .

[ ] علامت کلمات ساقطست

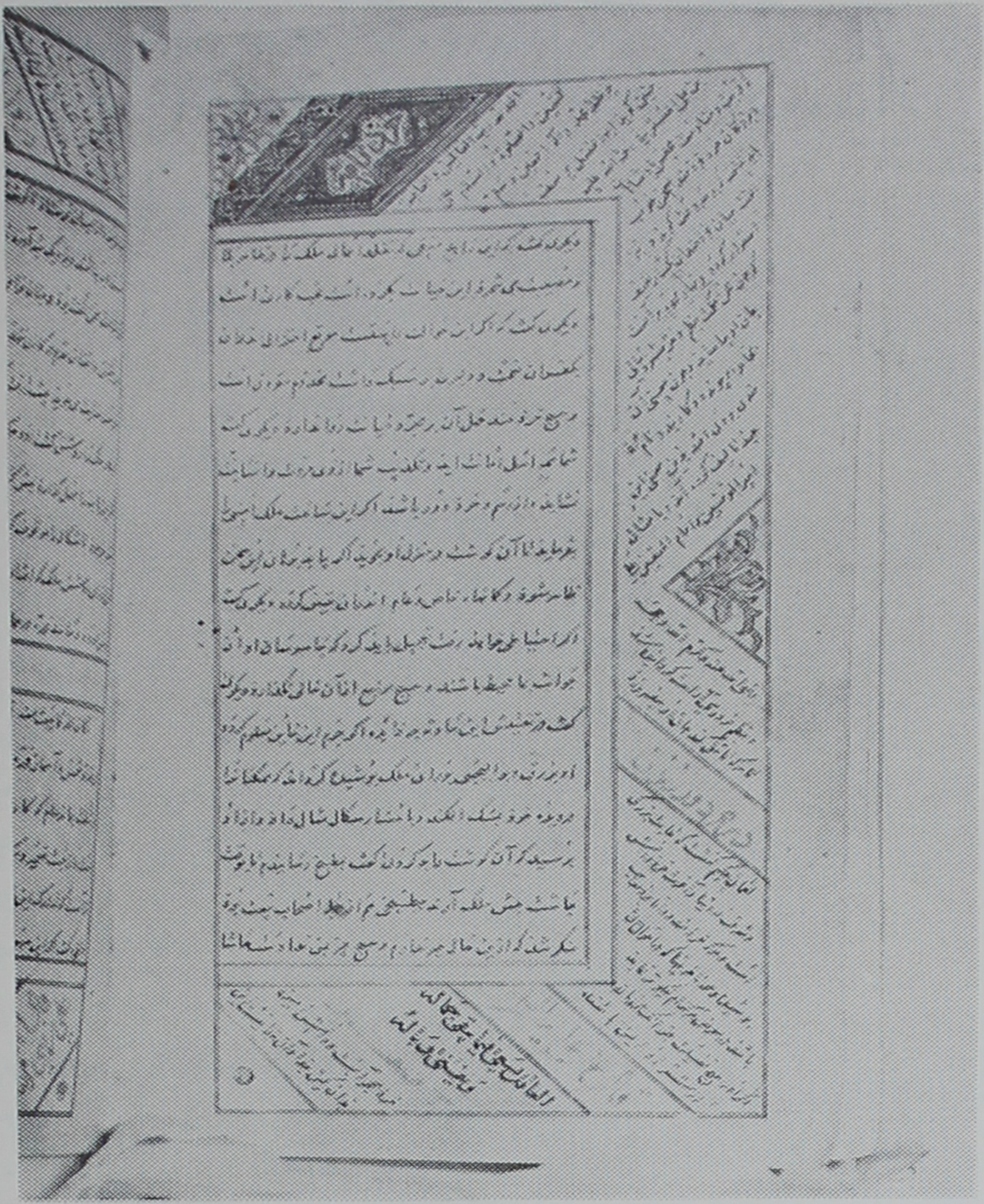
بدیهیست با نهایت دقتی که در تصحیح متن کتاب بعمل آمد باز خالی از غلط نیست و از خوانندگان صاحبنظر توقع دارد چنانچه به اشتباه یا غلطی در وقت مطالعه برخورند مورد را یادداشت و نگارنده را ازآن آگاه فرمایند تا در چاپهای پس ازین تصحیح گردد .

درخاتمه ازهمکاریهای دوست ارجمندم آقای احمد گلچین معانی درراه تصحیح این کتاب کمال سپاسگزاری را دارم .

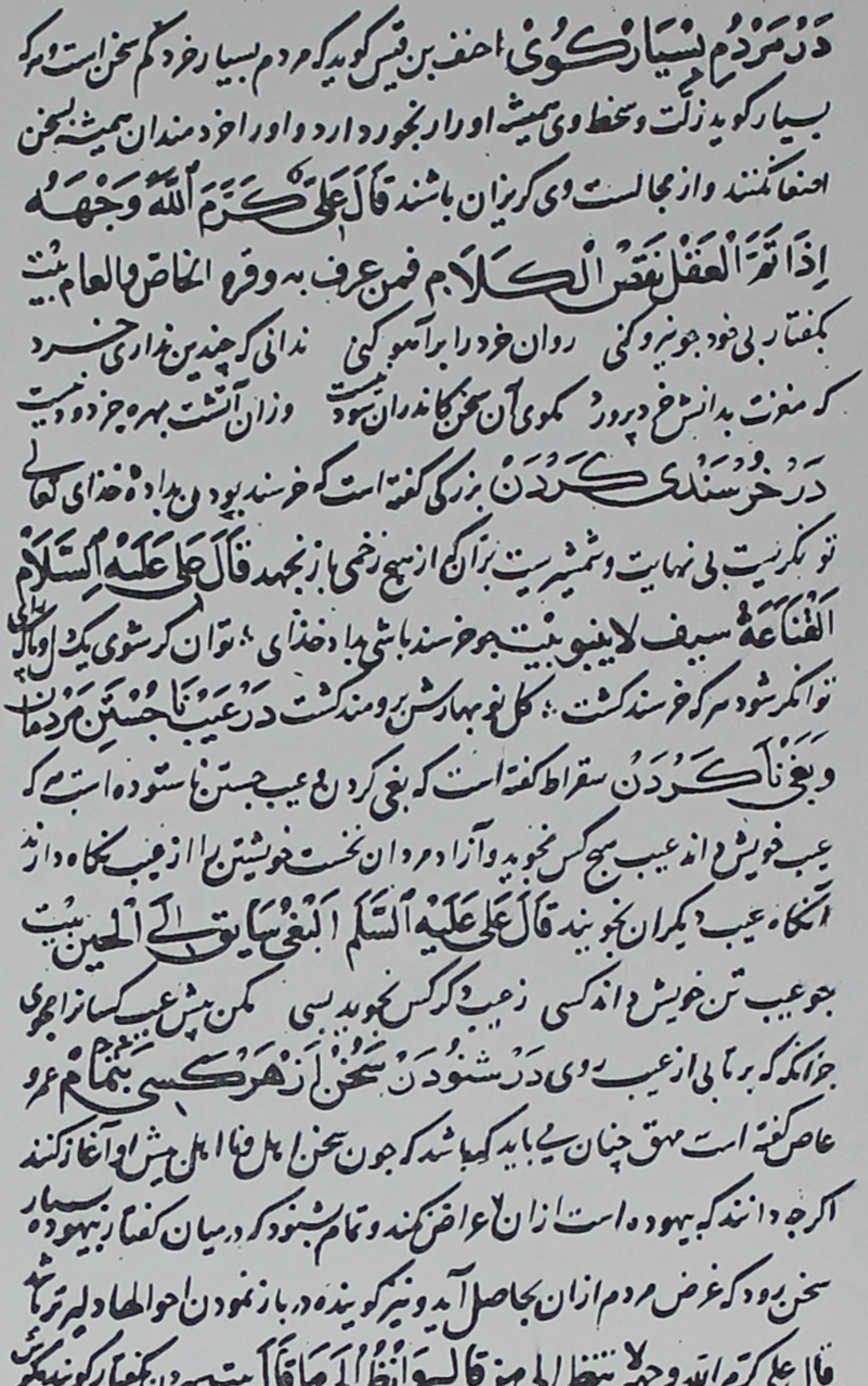
طهران ـ اسفند ماه ۱۳۴۶

عبدالعلی ـ ادیب برومند

فهرست مطالب کتاب



یك صفحه از نسخهٔ «آ»


در مردم بسیار گویی احنف بن قیس گوید که مردم بسیار خرد کم سخن است و هر که
بسیار گوید زلت و سخط وی همیشه او را رنجور دارد و او را خردمندان همیشه بسخن
استغنا کنند و از مجالست وی گریزان باشند قال علی کرم الله وجهه
اذا تم العقل نقص الکلام فمن عرف به وفره الخاص والعام بیت
بگفتار بی خود چو نیرو کنی روان خرد را بر آهو کنی ندانی که چندین نداری خرد
که منفعت بدانش فرخ دربرد مگوی آن سخن کاندران سود نیست وزان آتشت بهره جز دود نیست
در خرسندی کردن بزرگی گفته است که خرسند بودن بداده خدای تعالی
توانگریست بی نهایت و شمشیریست بران که از هیچ زخمی باز نجهد قال علی علیه السلام
القناعة سیف لا ینبو بیت چو خرسند باشی بداد خدای توانگر شوی یک دل و پاک رای
توانگر شود هر که خرسند گشت گل نوبهارش برومند گشت در عیب ناجستن مردمان
و بغی ناکردن سقراط گفته است که بغی کردن و عیب جستن نا ستوده است مر که
عیب خویش داند عیب هیچ کس نجوید و آزادمردان نخست خویشتن را از عیب نگاه دارند
آنگاه عیب دیگران نجویند قال علی علیه السلم البغی سایق الی الحین بیت
چو عیب تن خویش داند کسی ز عیب دگر کس نجوید بسی مکن پیش عیب کسان از جوی
چو آنگه که برتابی از عیب روی در شنودن سخن از هر کسی بتمام عمرو
عاص گفته است احمق چنان می باید که باشد که چون سخن اهل وفا اهل هش او آغاز کنند
اگرچه داند که بیهوده است از آن اعراض کند و تمام بشنود که در میان گفتار بیهوده بسیار
سخن بود که غرض مردم از آن بحاصل آید و نیز گوینده در باز نمودن احوالها دلیرتر باشد
قال علی کرم الله وجهه لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال بیت مپرهیز ز گفتار گوینده کو

یك صفحه از نسخه «ب»

صفحه تصحیح

خواهشمند است پیش ازمطالعه کتاب غلطهای آنرا تصحیح فرمایید :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۴	بودند	بوند
۸	۴	فافذ	نافذ
۱۰	۱۰	بوائق النعقات	بوائق النقمات
۱۴	۹	هرکس	هرکسی
۲۲	۱	تیماد	تیمار
۲۲	۳	زیانگار	زیانکار
۴۱	۲۸	راحتة	راحة
۴۵	۶	يُفسُدُ الصبَرِ العسل	يُفْسِدُ الصَبِرِ العَسَلْ
۴۷	۵	الندامتة	الندامة
۴۸	۲	پرهیر	پرهیز
۵۸		شماره‌های ۳ ببعد درمتن ناقص ودرحاشیه کامل است لذا شماره‌ها از ۳ ببالا درحاشیه ومتن تطبیق نمی‌کند	
۸۰	۵	الفرصته	الفرصة
۸۴	۶	الریاسته ـ السیاسته	الریاسة ـ السیاسة
۷۱	۵	بضاعت	بضاعة
۸۵	۵	اجتمل	اِحتمِل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۵	۵	اَدُلَ	اَدَلَ
۸۵	۵	قال علی علیه السلام	قال علی علیه السلام۴
۸۵	۴	میابم	می‌یابم
۸۵	۷	بر۳گناه	بر۵گناه
۸۶	۱	حرص	خوض
۸۸	۶	السماحته	السماحة
۹۲	۵	الاذیته	الاذیة
۹۵	۶	بغیرِ نظر	بغیرِ نظر
۹۶	۸	یردان	یزدان

(خردنامه[1])

[2] الحمد لله رب العالمین[3] و العاقبة للمتقین و الصلوة علی خیر خلقه محمد (ص) و اله اجمعین و سلم. چنین[4] گوید « ابوالفضل یوسف بن علی المستوفی رحمة الله علیه[5] که قربت و منادمت مجلس پادشاهان و بزرگان، مرد خردمند بسخن خوب[6] یابد؛ خاصه که بر سر وقت گوید و نیز[7] قاعده الفت میان خردمندان بگفتار لطیف استوار گردد و نهاد مردم بر آنستکه چون سخن حکمت بنظم و نثر بشنود، حالی جان او بیاساید و چون معنی آن بخاطر او پیوندد و کار بندد نام خردمندی بر وی افتد؛ بدین معانی[8] این چند،[9] تألیف کرده آمد و به امثال امیرالمومنین و امام المتقین (علی) رضی‌الله عنه و کرم الله وجهه[10] و به نظم فردوسی* آراسته گردانیده شد تا هر که تأمل کند جان او بیفروزد[11].

۱– ب : کتاب خرد نمای جان افروز ۲– ب : بسمله و به نستعین ۳– ب : والصلوة علی محمد و آله الطیبین الطاهرین ۴– ب : گوید ۵– ب : رحمة الله علیه ندارد . ۶– اصل : باید، تصحیح قیاسیست ۷– آ : و نیز الفت ۸– آ : بدینمعنی ۹– ب : اینچند سخن ۱۰– ب : و با امثالی امیرالمومنین علیه‌السلام ۱۱– ب : و خرد او بنماید .

۱ * استاد ابوالقاسم منصور بن حسن فردوسی متوفی بسال ۴۱۱ بزرگترین شاعر حماسه سرای ملی ایرانست . برای مطالعه و تحقیق احوال او بتاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا ج اول ص ۴۸۸ مراجعه کنید .

« در خرد ورزیدن[1] »

لقمان حکیم * گفتست که غایت بزرگی و شرف ، در دنیا و آخرت ، خرد و دانش است و هر که خردمند و دانا[2] بود معایب وی پوشیده ماند[3] و همه ناخوبیها که در احوال[4] او باشد در معرض هرکدام[5] نیکو نماید و[6] اگر او را هیچ فضیلت نیست[7] جز آنکه مردمان از شرّ وی[8] ایمن باشند بسست[9] .

قال علی علیه‌السلام[10] العاقِلُ یَسعیٰ فیما یَبقیٰ جَمالُه و یَفنیٰ وَ بالُه

شعر :

خرد همچو آبست و دانش زمین
بدان ، کاین جدا و آن جدا نیست زین
فروغست جان و روان را خرد
انوشه کسی کو خرد پرورد
خرد مرد را خلعت[11] ایزدیست
سزاوار خلعت نگه کن که کیست ؟

۱- ب : برزیدن ۲ ـ ب : باشد ۳ ـ آ : معایب پوشیده ۴- آ : ناخوبیها در احوال وی ۵- ب : هرکلام ۶- آ : اگر ۷- آ : فضیلت جز ۸- آ : او ۹- آ : ایمن باشند ۱۰ ـ ب : کرم‌الله وجهه ۱۱- آ : حکمت ایزدیست .

۱ * لقمان : از حکمای مورد تمثیل است و حکم و امثالی باو منسوب . اخبار وی در دوره جاهلیت و صدر اسلام آمده است . بمناسبت عمر دراز بمعمر لقب یافت . شخصیت او اساطیریست . (اعلام‌المنجد ص ۴۶۱)

« در خون ناریختن پادشاه »

چون اسکندر بزمینِ پارس رسید ، قومی از جمله حشم آندیار بخدمت استقبال آمدند و فرمانبرداری اظهار کردند و سرِ ملك خویش بر سبیل هدیه پیش ۱ او آوردند و بدان وسیلت خویشتن را بازاری ساختند ، هم در ساعت بفرمود تا آنقوم۲ را بر دارها کشیدند و ۳ بچشم همه اصناف لشکر ایشانرا عبرتی ساختند و منادی فرمود که هر آنکسان ۴ که بر ملوك و خداوندان چنین دلیری کنند و این اقدام نمایند جزای ایشان ۵ اینست .

قال علی رضی‌الله عنه ۶ : کَثرةُ المَقال یَقْطَعُ اعناقَ‌الرجال

شعر :

نگه کن بگفتار مـرد کهن
که از ۷ نامده چند گوید سخن
چو خون خداوند ریزد کسی
درنگش نباشد بگیتی بسی ۸
چنان دان که ریزندهٔ خون شاه
جـزایش ببینند بهنگـام گـاه ۹

۱ـ ب : هدیه برآوردند ۲ـ آ : آنقوم بر دارها ۳ـ آ : کشیدند بچشم ۴ـ ب : هرآنکسی ۵ـ ب : سزاوار جزا ۶ـ ب : کرم‌الله وجهه ۷ـ آ : که نا آمده ۸ـ ب : بگیتی درنگش نماند بسی ۹ـ ب : جز آتش نبیند بهنگام گاه .

« در استزادت ناداشتن از پادشاه [1] »

بزرگمهر [2] گفته است : هیچ بنده را در دل نباید آورد که از ملوك استزادتی دارد ؛ بدان سبب که چون از ینمعنی در دل مردم چیزی باشد [3] اثر آن بر روی وی [4] پیدا آید و بر زبان او [5] ظاهر شود [6] و هرگاه که ملوك را مقرر گردد که بنده‌یی از ایشان ناخشنود است بر آنکس متغیر گردند [7] و رای ایشان در باب او تباه شود .

قال امیرالمومنین علی رضی‌الله [8] : مَنْ تعدی الحَقَ ضاقَ مَذهبُه و من تَشَبّثَ بطاعته فاق سببه

شعر :

هر آنکس که بر پادشا دشمنست
روانش پرستـــار آهـرمنست [9]
باندیشه گر سر بتابد [10] ازوی
بتابد هم آنگاه ازو بخت ، روی
وگر بر تو گردد زچیزی دژم
بپوزش گرای و مزن هیچ دم [11]

۱ــ آ : در استزادات ناداشتن پادشاه ۲ــ ب : بزرجمهر ۳ــ ب : چیزی که در دل مردم باشد ۴ــ آ : بروی ۵ــ آ : وی ۶ــ آ : گردد ۷ــ ب : متغیر کردن ۸ــ ب : قال علی کرم‌الله وجههٔ ۹ــ ب : اهریمن ۱۰ــ آ : بپیچد ۱۱ــ آ : « وگر با تو گردد بچیزی دژم ـ نباید که داری تو دل را بغم »

بفرّ او بداند نهان ترا

دل کژّ و چیره زبان ترا ۱

ز گیتی تو خشنودی شاه جوی

مشو پیش تختش مگر۲ تازه روی

کسی را که شاه جهان خوار کرد

بماند روانش همیشه بدرد

در شاه را همچو دریا شمر

پرستنده ملاح و کشتی هنر

۱ـ آ : دل راد و هم بد گمان ترا ۲ـ آ: بجز .

« در پادشاه که طریق عدل نسپرد[1] »

* افلاطون گفته است :[2] پادشاه باید که از عدل بنگرد و سخن ستم رسیدگان بشنود تا ملك وی از انواع زوال ایمن بود [3] و آنچه بر پادشاه واجبست رعیت را عدلست و پادشاه را بر [4] زیر دستان طاعت داری .

قال علی علیه‌السلام : اَسَدُ حَطوم خیرٌ مِن سلطانِ ظَلوم

« شعر »

چنین گفت نوشیروان قباد
که چون شاه را سر بپیچد ز داد
کند چرخ منشور ملکش سیاه
ستاره نخواند ورا نیز شاه
ستم ، نامه عزل [5] شاهان بود
چو درد دل بیگناهان بود

۱ـ آ : طریق عدالت سپرد ۲ـ آ : که پادشاه ۳ـ ب : گردد ۴ـب : و پادشاه بر ۵ـ آوب هردو « نامه عدل » و تصحیح متن از روی « امثال و حکم دهخداست »

۱ـ * افلاطون (۴۳۰ ـ ۳۴۷ ق م) از فیلسوفان نام آور یونان ـ شاگرد سقراط و معلم ارسطو بود و در باغ آکادمی (آتن) تدریس میکرد ـ اساس فلسفه او صور یا مثل است . از مولفاتش کتاب (جمهوریت) یا سیاست است .

«اعلام المنجد ص ۲۸»

(در آنچه پادشاه ممسك نباید [1])

بزرجمهر [2] گفته است : پادشاه [3] را واجبست که با رعیت خلق فرماید و طریق امساك نسپرد و عدل [4] ورزد که درویشان ایمن باشند و چون عادل و سخی [5] باشد همه جهان خزینه دار بودند .

قال علی علیه السلام : « فی سعةِ الاخلاق ، کنوزُالارزاق

(شعر)

نباید کـه بندد در گنج سخت
بویژه خداوند دیهیم و تخت [6]
نباشد شهان را بهر کس نیاز
همیشه بوند ایمن از رنج و آز [7]

۱ـ آ : درآنچه پادشاه که ممسك بود ۲ـ ب بزرجمهر ندارد ۳ ب : بر پادشاه ۴ ـ ب : بدانسبب که آن درویشی ایمن است وچون عدل گسترد همه جهانیان خزینه دار او اند ۵ـ آ : اصل ـ سفما تصحیح قیاسیست . ۶ـ آ : بخت
۷ـ آ : رنج و آز

«کینه ناداشتن پادشاه از کس[3]»

و گفته است که نشاید که پادشاه از هیچکس کینه گیرد و در خشم شود و انتقام فرماید؛ زیرا که درجه وی بلندتر باشد[4] از مکافات کردن و فرمان وی فافذ است هرگاه که خواهد مثالی تواند داد.

قال علی علیه‌السلام[5]: لاسُودَدَ مَعَ الانتقام

(بیت)

گر از کس دل شاه ، کین آورد
همی رخنه در داد و دین آورد
دل پادشا گر گراید بمهر
بر او کارها تازه دارد سپهر
چو خواهد که بستایدش پارسا[7]
نهد خشم و کین را زسر پادشا[8]

۳– آ : پادشاه ۴– ب : زیرا درجه وی بلندتر از مکافات کردن باشد و فرمان او نافذ است ۵– ب : کرم‌الله وجهه ۶– آ : این بیت را ندارد ۷– ب : پادشا ۸– ب : پارسا

« در پادشاه عادل ممسک[1] »

سکندر گفت : هر آن پادشاهی که او عادل باشد[2] و مال بخش نبود ، ملك او بر نسق و نظام نباشد و نام او پس از وفات[3] مندرس گردد و اگر سخاوت با عدل[4] یار کند ذکر او جاوید بماند .

قال علی علیه‌السلام[5] : السیّدُ من عَمّتَ یَدُه و یرجیٰ غَده

«شعر»

گرت هیچ گنجست ای نیکرای
بیارای دل را ، بفردا مپای
چو برگردد[6] اینچرخ ناپایدار
ترا نام نیکو بود یادگار
چو با داد بگشایی از گنج بند
بماند پس از مرگ نامت بلند

۱ـ آ : در شاه ممسک ۲ـ ب ؛ مال بخش نبود ۳ـ ب : وفات او مندرس شود ۴ـ ب : یاری ۵ـ ب : کرم‌الله وجهه ۶ـ آ : چوبرگرد

(در کسی که از خاندان [1] ملك بود و بر پادشاه

بیرون آید)

پرویز گفتست که چون پادشاهی بر قرابتی و خدمتکاری از خاندان مَلك اقبال کند و بتشریف و نواخت ، بزرگ گرداند و کرامت آلت و عُدّت ارزانی دارد روا بود که نزغات [2] شیطان و نخوت نسب و تجمل بسیار ، غرور و عشوه در دماغ او افکند و قصد کند تا اتباع و اشیاع [3] را در زمرهٔ خویش آورد و انتهاز فرصتی جوید و چنان باید که [4] پادشاه او را هیچ زمان ندهد و عالم ازو خالی ماند [5] که اگر روزگار یابد قهرکردن او دشواربود . [6] و بیم آن باشد که قاعده‌ی ملك از او [7] خراب گردد .

قال علی علیه‌السلام [8] . العیاذُ بالله مِن بوائقِ النعقات و عَداوةِ القرابات .

(شعر)

هر آنکس که یازد به بیداد دست
دل شاه را زو در آید شکست
وگر دشمنی یـابی اندر دلش
چو نی دانش ، از بوستان بگسلش [9]
که گر دیر ماند بنیرو شود
وزو باغ شاهی پر آهو [10] شود

۱ــ آ : خانه ۲ــ آ : زغات ب نرعات ، صحیح قیاسیست بمعنی تمایلات قلبی شیطانی ۳ــ ب : اشباع ۴ــ آ : چنان باندیش ۵ــ ماند = گذارد ۶ــ دشوار باشد که . ۷ــ آ : او ۸ــ ب : قال علی ۹ــ آ : چوبی باشد از پوست آن بگسلش ۱۰ــ آهو = عیب

(در قهر کردن خارجی که ملك جوید)

* ۱ ارسطاطالیس گفت : هرگه که از طرفی خارجئی[1] را بحکم آلت و عدّتی که جمع دارد ، سودای پادشاهی در سر افتد و بگفتار بیخردان فریفته گردد ، بر پادشاه واجبست که در قهر او هیچ توقف روا ندارد و بنفس خویش با حشم محتشم روی بدو آرد و بزودی او را ۲ مقهورگرداند و مخذول ۳ ، چنانکه عبرت خلق شود و دیگران را ۴ تنبیه افتد .

قال علی علیه‌السلام ۵ : قَدرُ الرجل علی قدرِ هِمّته و شجاعتهُ علی قدرِ اَنَفَته .

(شعر)

چو مردم ندارد نهـاد پلنگ
نگردد زمانه بر او تار و تنگ
اگر پشّه بـا پیل کین آورد
همی رخنه در داد و دین آورد

۱ـ آ : گفت که هرگاه که از طرف خارجی ۲ـ آ : او متهور ۳ـ ب : مقهور و مخذول گرداند ۴ـ آ : دیگران ۵ـ ب : کرم‌الله وجهه

* ۱ـ ارسطاطالیس (۳۸۴ - ۳۲۲ ق م) فیلسوف یونانی مربی اسکندر ـ از بزرگترین متفکران عالم بشریت است . موسس مذهب (فلسفه مشائین) بود ـ مولفاتش در منطق و طبیعیات و الهیات و اخلاق است . از آنجمله (مقولات جدل) (کون و فساد) (مابعدالطبیعه) است . اعلام‌المنجد ص ۱۳

کجا پادشاهیست بی جنگ نیست
وگر چند روی زمین تنگ نیست
سر تیرگی اندر آید بخواب
چو تیغ از میان بر کشد آفتاب

(در پادشاه ظالم [1])

۱*بقراط گفت هر آن پادشاهی که دست بیداد [2] برگشاید و بر خلق خدای در عدل ببندد پادشاهی او نظام نپذیرد و زمانه او [3] تباه گردد و از عمر برخورداری نیابد و زوال ملك او [4] زود بود.

قال علی علیه‌السلام [5] : اذا تغیّرَ السلطان ، تَغیَّرَ الزمان

«شعر»

مبادا که بیداد[6] آید ز شاه
که گردد زمانه سراسر تباه
نزاید بهنگام ، بر دشت[7] ، گور
بود بچهٔ باز را چشم ، کور
شود در جهان چشمه آب ، خشك
نیارد[8] بنافه درون بوی ، مشك

۱- آ : عنوان ندارد ۲- آ : دست بیداد ۳- ب زمانه تباه گردد
۴- آ: او را ۵- ب : کرم‌الله وجهه. ۶- آ : بیدادی ۷- آ و ب : بر دست ، تصحیح متن از روی « امثال وحکم » شده است ۸- ب : نیابد.

* ۱- بقراط (۴۹۰ ق م) در جزیره (کرس) ولادت یافت. مشهورترین پزشکان یونان قدیم است. امراض را معلول اضطراب اخلاط دانسته و برای آنها دو منشاء قائل شده است یکی هوا و دیگری غذا. در تسالیا وفات یافته است.
اعلام‌المنجد ص ۸۰

«در سر نگاهداشتن از دوست[1]»

لقمان حکیم گفته است بکوشید تا دوستان شما بسیار باشند و هر تکلف که ممکن گردد از مراعات دوستی و نگاهداشتن دلهای ایشان، بجای آورید[2] و حذر کنید تا از جمله هزارتن، یکتن را صاحب سرّ خویش نگردانید[3]

قال علی علیه‌السلام : العاقلُ اَحزَمُ لِاَمرِه واحفظ لِسِّره فانّ لکل صَدیقٍ صَدیقا

«شعر»

مجوی از دل هر کس راستی
که از جستجوی آیدت کاستی
چه یزدان پرست و چه خسرو پرست
اگر پای گیری، سرآید بدست
سخن هیچ مسرای با راز دار
که او را بود نیز انباز و یار

---

۱ ـ آ : در هنر نگاهداشتن دوست ۲ ـ آ : آرید ۳ ـ آ : بگردانید
۴ ـب : کرم‌الله وجهه .

«در وزیر ناصح[1]»

و گفته است که هیچ آرایش ، ملك را چون وزیر ناصح نیست و پرویز[2] وزیر خویش را کفت[3] وفادار باش تا حق اعتماد گزارده باشی و هرچه در مجلس ما گویی راست گوی تا ثقت من بکفتار تو زیادت شود و برمن واجبست که هرگاه خواهی[4] مرا بتوانی دید و دیگر که گفتار ساعیان[5] برتو نشنوم و سوم آنکه[6] همه رازهای خویش[7] با تو گویم و چون ابن شرطها برجای آوری[8] ملك را جمال افزاید و طراز آن جمال[9] تو باشی .

قال علی علیه‌السلام[10] وزیرَالمَلِك جَناحِه الّذی یَطیرُ بِه

«شعر»

ز دستور با دانش و راستگوی
وفـادار و پـاکیزه و نیکـخوی
درخشان شود شاه را[11] ، گاه و فر
سعادت بـود هـر دو را راهبـر

---

۱ ـ آ : ناصح‌گوید ۲ ـ ب : و وزیر ۳ ـ ب : گفتن‌که ۴ ـ آ : بخوانی
۵ ـ آ : شاعنان ۶ ـ آ : و آنکه ۷ ـ آ : رازها با تو ۸ ـ ب : برجای باشد
۹ ـ ب : جمله ۱۰ ـ ب : کرم‌الله وجهه ۱۱ ـ شاه باگاه و فر .

«در دبیری[1]»

و گفته‌اند[2] دبیری حرفتیست که پادشاه را ازو گزیر نیست و چون دبیر خردمند و بردبار و سخن یادگیر بود زود بلند گردد و سفیروندیم شود[3] و در اسرار محل[4] اعتماد یابد.

قال علی علیه‌السلام ـ لسانك ترجمان عقلك و كتابك عنوان فضلك

«شعر»

دبیریست از پیشه‌ها ارجمند
وزو مرد افکنده گردد بلند
چو با آلت ورای باشد دبیر
همان بردبار و سخن یادگیر[5]
همیشه بود شاد ازو شاه و بخت
کند آسمانش سزاوار تخت

---

۱ ـ آ : در دبیری گوید ۲ ـ ب : و گفته است ۳ ـ ب : گردد ۴ ـ آ : محك اعتماد ۵ ـ آ : نشیند بر پادشا ناگزیر .

«در راستی[1]»

و گفته‌اند[1] ای پسر جهد کن تا همیشه طالب راستی باشی و از کژیها که بدان گرد زشتنامی[3] برتو نشیند[4] دور باشی که زلت‌ها[5] بیکدیگر پیوسته و هرگاه که در یکنوع ناکردنی مداخلت کردی اخوات آن زود بدان پیوسته گردد و آتش ناشایست بالا گیرد و اگر درحال خواهی که خویشتن از این بازداری[6] دشوار باشد و بسیار رنج رسد تا آبی برآن آتش توان ریخت[7].

قال علی علیه‌السلام[8] الصُدق ینجی و الکذبُ یردی

«شعر»

مگردان سر از دین و از راستی
که خشم خدای آورد کاستی
بزرگ آنکسی کو بگفتار راست
زبان را بیاراست و کژّی نخواست
ز گیتی چو رفت آن بد زشتگوی[8]
نماند بجز زشتنامی[10] ازوی

---

۱ ـ ب : راستی کردن ۲ ـ ب : گفته است ۳ ـ ب : نام زشتی ۴ ـ آ : بتو رسد
۵ ـ ب : همه آلت‌ها بیکدیگر پیوست است ۶ـ آ : خواهد که خودرا از آن باز دارد
۷ ـ آ : بتواند ریختن ۸ ـ ب : کرم‌الله وجهه ۹ ـ ب : هرزه‌گوی ۱۰ ـ ب : زشتگویی

«در مردم[1] مسرف»

وهمو گفت ای پسر اسراف کننده و مبذّر[2] بسه چیز توان دانست : اول همه چیزی خرد که او را بکار نیاید[3] و آن پوشد که در خور پایگاه وی نباشد و چنان خرج کند که دستگاه وی آنرا احتمال نتواند کرد .

قال علی علیه‌السلام : کُن سَمِحاً ولا تَکُن مُبَذِّراً

«شعر»

چو داری بدست اندرون خواسته
زر و سیم و اسپان آراسته
هزینه چنان کن که بایدت کرد
نباید[4] فشاند و نباید فشرد
میانه گزینی بمانی بجای
نباشد بجز نیکیت رهنمای

---

۱ ـ آ : مرمسرف ۲ ـ ب : مبذری را ۳ ـ ب : همه چیزی‌که وی را بکار نیاید خورد ۴ ـ آ : نباشد .

«در ستایش هنر»

بزرجمهر حکیم گفته است : هنر آنست که بندگان را بر آزادان فزونی دهد و درویشان را برتوانگران فضیلت نهد و وضیع را برشریف بگذراند و ذلیل را برعزیز مقدم دارد و فرودستان را عزّ مجلس شاه پدید آورد[1]

وقال علیه‌السلام[2] : **اَلشَرَفُ بالعلمِ والادب ، لابالاصلِ والنَسَبِ**

«بیت»

چو پرسند ، پرسندگان از هنر
نشاید که پاسخ دهیم از گهر
همان پرهنر مردم پیشه‌کار
نباشد بچشم خردمند ، خوار
کرا جفت گردد ، هنر با خرد
شود مِهتر و از هنر برخورد

---

۱ ـ آ : عز مجلس پادشاه حاصل آرد . ۲ ـ ب : قال علی کرم‌الله وجهه

«در صفت بخیل[1]»

از بزرگی پرسیدند که بخیل کیست ؟ پاسخ داد آنکه هرچه نفقات کند پندارد که ناچیز کرده است و آنچه نگاهدارد[2] پندارد که[3] بماند و خویشتن را بدان شرفی شناسد .

قال علیه السلام : البخیلُ مستعجِل الفَقر

«بیت»

ز چیز ، ایمنی باید و خوردنی
همان پوشش نغز و گستردنی
توانگر کجا سخت باشد بچیز
فرومایه خوانش چو درویش نیز

---

۱ ـ آ : در صفت بخل گوید ۲ ـ کذا در آ و ب : ظاهراً «ناچیز» را بمعنی تباه آورده است ۳ ـ آ : آن بماند .

« در کاهلی[1] »

(زیاد)*[1] گفت : از کاهلی و بی‌اندیشگی دور باید بود ازیرا[2] که کاهل حق هیچکس نتواند گزارد و بی‌اندیشه بهیچ حق نتواند رسید.

و قال علی علیه‌السلام [3] : مَن اَطاعَ التوانی ضَیّعَ الحقوق

« بیت »

چگفت آنسخندان آزاده مرد[4]
که آزاده را ، کاهلی ، بند کرد
گر از کاهلان باز خوانی[5] بکار
نباشی جهانجوی و [6] مردم شمار
چو کاهل بود مرد دانا بکار
ازو سیر گردد دل روزگار

---

۱ - آ : در کاهلی گوید ۲ - آ : آنرا

۱ * زیاد (زیادبن ابیه) در زمان معاویه از رجال معتبر دولت و زمامدار عراق بود در (۵۶ ه) در کوفه در گذشت - اعلام‌المنجدص ۲۳۸

۳- ب : قال علی کرم‌الله وجهه ۴- ب : سخنگوی آزاد مرد ۵- ب : باز خواهی ۶- ب : جهانجوی مردم شمار

(در تیماد داشتن آزاد مردان[5])

احمد* بو دُؤاد[1] گفته است : گرسنه شدن آزاد مردان و کفات ـ الرجال[2] زیانگارتر از ناچیز گشتن خزائن است .

قال علی علیه‌السلام[3] : واجب علی ذوی‌التقدیم ، صِیانهُ الرجل ـ الکریم

(بیت)

هرآنکس که باشد ترا زیردست
مفرماش[4] ، در بینوایی نشست
وگر[5] زیر دستی شود گنج دار
تو او را از آن گنج ، بی رنج دار
چو از خویشتن نامور داد داد
جهان گشت ازو شاد و او نیز شاد

۱ـ آ و ب احمد بو داود، تصحیح قیاسیست ۲ـ آ : ملك را زیان بکارتراست و آن ناچیزگشتن خزاینست ۳ـ آ : قال علیه‌السلام ۴ـ آ : مفرمای ۵ـ آ : اگر

* احمد بن ابی داود فرج بن جریر (۱۶۰ـ۲۴۰ ه) از دانشمندان عهد خود و قاضی‌القضاة بود ، شعرا و اهل ادب را ترویج میکرد و خود شعر میسرود و در اواخر عمر بمرض فالج مبتلا گردید (لطائف‌الطوائف بنقل از لغت‌نامه دهخدا)

(در نگاهداشتن نعمت)

و گفته‌اند که درم و دینار[1] مهریست از آفریدگار جّل جَلالُه از بهر روزی خلق آفریده[2] و انرا [نتوان[3]] خورد و نتوان پوشید فامّا باید که مردم لختی بورزند[4] و نگاهدارند[5] که مروت بدان توان کرد[6] و بر هر که عرضه کرده آید در وقت حاجتی که دارد[7] روا شود .

قال علی علیه السلام[8] : رَحِمَ اللهُ مَن اِکتَسب مذخوراً و اِجتنبَ محذوراً .

(شعر)

مروت نباشد کرا چیز نیست
همان چاره نزدیك او نیز نیست
اگر نیستت چیز ، لختی بورز
که بی چیز را کس ندارد به ارز

۱- ب : دینار و درم ۲- ب : آفریده شده ۳- آ : و آنرا خورد ۴- ب : بورز
۵- ب : دارد ۶- ب بدان کشید ۷- آ : آن روا ۸- ب قال علی کرم‌الله وجهه

(در قناعت[1])

و بو نصر* کندری[2] گفتست : هر بنده‌یی[3] کـه قانـع باشد از جمله آزادانست[4] و هر آزادی[5] که او حریص باشد از جمله بندگانست

قال[6] علی علیه‌السلام : القانعُ عِتقٌ و الحریصُ رِقٌ

(شعر)

توانگر شد آنکس که خرسند گشت
ز آز و زتیمار بی بند گشت
بیـاسود از گـردش روزگـار
شد آزاد از کوشش[7] و کار و بار

۱- ب : در قناعت کردن ۲- آ : بونصری ۳- ب : هر بنده ۴- آ: آزادگانست ۵- آ : هر آن آزادی ۶- ب : از اینجا تا « قال علی » در گفتار بعدی ساقطست ۷- اصل : وز کوشش .

* بونصر کندی : ابونصر منصور بن محمد کندری نیشابوری ملقب: به عمیدالملک وزیر طغرل سلجوقی بود ولادت ۴۱۵ وفات ۴۵۶ هـ .

(در مردم حسود)

احنف قیس گفته است : حسود از جهان بیراحتست و بیجرمی دشمن همهٔ آزاد مردانست و روا ندارد که هیچ خلق را در عالم خوبی باشد و هرکرا احوالی بنظام بیند ، دل او با غصه و رنج گردد .

قال علی علیه‌السلام : الحاسد مغتاظٌ علی مَن لا ذنب لهُ

(شعر)

بکش تا توانی دل و جان ز رشك
که رشك، آورد گرم[1] و خونین سرشك
دژ آگاه[2] دیویست[3] ، با درد و آز
از و روز و شب جان و دل در گداز

۱- آ : گرم خونین ۲- ب : دژآگار ۳-آ : دیو است

(در غم نا خوردن، از کار نا آمده[۱])

بوزرجمهر گفته است : هر که از کارهای نا آمد ، دل بغم دارد ، از خود بی نصیب[۲] افتد و روزگار[۳] او بفکرت مستغرق باشد و از عیش مزه نیابد و بر قانون درست شغلی از دست او بر نیاید زیرا که خاطر او پیوسته متردد بود و حوادث و آفات را مترصد.

قال علی علیه‌السلام[۴] : اشرَفُ خِصال اِلکریم غَفلَتهُ عمّا یعلم

(شعر)

ز نا آمده کار ، دل را بغم
سزد گر نداری ، نباشی دژم
چنین زندگانی ، نیارد بها
که باشد سر اندر دم اژدها

۱- ب : هر که او را ناآمده دل بغم دارد ۲- آ : افتادست ۳- ب : روزگار بفکرت ۴- ب : قال علی کرم‌الله وجهه .

(در زیادت[1] طلب نا کردن)

احنف* قیس گفته است : هرآنکس که فکرت بر مال جمع کردن نگمارد و تن خویش در طلب زیادتی نرنجاند و باندازهٔ[2] کفاف قانع باشد، روزگار او بسلامت گذرد و آنچه او را مقدرست بدو میرسد .

قال علی علیه‌السلام[3] : مَن اَجمَلَ فی‌الطلب ، اتاه رزقُه مِن حیث لایَحتَسِب .

(شعر)

کسی کو بگنج و درم ننگرد
همه روز او بر خوشی بگذرد
هر آن روزکان از [وی] اندرگذشت
تنش از بدِ گیتی آزاد گشت

۱ـ آ : زیادتی ۲ـ ب : باندازه و کفاف ۳ـ ب علی کرم‌الله وجهه .

* احنف بن القیس التمیمی مکنی به « ابوالبحر » و موسوم « بضحاك » بصفت عقل و حلم و فضل و علم اتصاف داشت و از یاران حضرت امیر علی علیه‌السلام در جنگ « صفین » بود ـ وفاتش بروایت امام یافعی در سال هفتاد و دو هجری اتفاق افتاد و بروایت سیرالسلف در سنه شصت و هفت و حبیب‌السیر ج ۲ ص ۱۴۸) و (طبقات ج ۷ ص ۶۶)..... آخر معاویه پلید دین او را به پنجاه هزار درم خرید و او بدین امیه گروید « لطائف ـ الطوائف بنقل از مجالس ص ۱۲۶».

(در شکر گزاردن[1])

محمد * عبدالملك در اثنای نامه سوی عبدالله * طاهر نبشته[2] بود که اگر شکر را هیچ فضیلتی نیست جز آنکه مکافات نعمتی باشد و بدان انتظار زیادتی نعمت[3] توان کرد تمامست و عبدالله از دبیر خویش پرسید که این دو نکته را چه بینی[4] ؟ جواب داد[5] : چون دو گوشوار قیمتی[6] که از بناگوش خوبرویی آویخته باشد[7].

قال علی علیه‌السلام : مَن یَشکُرُ الناسَ علی ایادیهم استوجَبَ للمزید.

(شعر)

کسی کو ز بخشش بدارد[8] سپاس
همیشه بود شاکر و حقشناس
امید اوفتد ، بخششی دیگرش
دهد شاخ شادی و دولت برش

۱ـ آ: در شکر ۲ـ آ: نوشته ۳ـ آ: نعمتی ۴ـ آ: چه میگوئی ۵ـ آ : که چون ۶ـ آ: قیمتی‌از ۷ـ آ: شود ۸ـ ب : ندارد .

* محمد بن عبدالملك « زیات » وزیر معتصم و واثق بود که متوکل را بر خود خشمگین ساخت و از این بابت املاك وی مصادره شد و خود معذب ومقتول‌گردید (۲۳۳هـ) اعلام‌المنجدص ۲۴۰ .

* عبداله‌بن طاهر « پسرطاهرذوالیمینین » و تربیت یافته مأمون بود . پس‌از فوت برادرش طلحه ۲۱۳ هـ ازجانب مأمون والی خراسان شد و تا زمان « الواثق بالله » متصدی امر حکومت بود ، در سال ۲۳۰ وفات یافت مدت ایالتش هفده سال بود و سنین عمرش ۴۸ سال « لطائف الطوائف بنقل از روضة‌الصفا »

(در رضا دادن ، بتقدیر خدای عزّ و جلّ)

دوستی از آن یحیی بن[1] خالد برمکی* بنزدیك وی آمد و گفت : این - ساعت[2] که تو از امیرالمؤمنین[3] بازگشتی بر لفظ وی[4] سخنی رفت که اثر آن اعتقاد ناخوب که در حق تو میدارد[5] از آن میتافت[6] باید که در این باب تدبیری و حیلتی اندیشی ، یحیی جواب داد که ای برادر چیزی میگویی و ندانسته‌یی که چون ادبار روی بجانب[7] قومی نهد همه هلاکت آنقوم در تدبیر و حیلهٔ دفع آن[8] باشد .

قال علی علیه‌السلام : اذا حَلَّ التقدیر بطَلَ التدبیر.

(شعر)

بدان ای برادر[9] چو گردان سپهر
شود تند و چین اندر آرد بچهر
خردمند[10] دانا نیارد برون
سر از چنبر او برنگ[11] و فسون
نکو گفت دانای بسیار هوش
که با اختر بد ، بمردی مکوش

۱- آ: یحیی خالد برمکی ۲- ب : که اینزمان ۳- آ: امیرالمومنین علی کرم‌الله وجهه ۴- آ: لفظ مبارك ۵- آ: دارد ۶- ب‌میافت ۷- آ : رو بقومی ۸- آ : دفع به‌آن ، ب : آن دفع تصحیح قیاسیست ۹- آ: که گردان سپهر ۱۰- آ : خردمند دانا ۱۱- آ: بمکر و فسون .

(در متابعت هوا نا کردن)

مأمون* گفت : که هرگاه ، هوا[1] را نصرت کرده آید ، و بر متابعت هوا رفته شود ، تدبیر و رای برَمَد و خاطر از اندیشه بگریزد و چون اصابت رای نباشد ، روزگار بر مراد نگَردد و شغل بالا نگیرد .

قال علی علیه‌السلام : اَکفف هَواك ، یَطیبُ مَثواك.

(شعر)

کسی را کجا پیشرو شد هوا
چنان دان که رایش نگیرد هوا
گرت رای با آزمایش بود
همه روزت اندر فزایش بود

* مأمون (۱۷۰ – ۲۱۸ ﻫ) از خلفای عباسیست ، پسر هارون‌الرشید . ایران را دوست داشت و محبت عرب را در دل نگرفت . در عصر او علوم و فنون اسلامی بنحو درخشانی رواج یافت و مؤلفات یونانی بزبان عربی ترجمه شد . نقش خاتم او این بود : « الموت حق »

اعلام « المنجد » ص ۴۷۴

۱- ب : هر کار که مزار کرده آید .

(در آهستگی نمودن با دیو مردم[1])

لقمان حکیم گوید : که[2] اگر دیو مردم یا بد کرده کار[3]، از طریق خشم و تندی و درشتی نزدیك تو آید ، با آهستگی و نرمی پیش او باز شو ، تا فتنه نخیزد و آتش خشم فرو نشیند و بستگیها بگشاید و شکستگیها[4] درست گردد .

قال علیه السلام[5] : اَلرِفقُ یَفتَحُ المنغلق و یَفتَقُ المُرتتق .

(فردوسی)

تو با دیو مردم خرد پیشه کن
بنرمی و آهستگی ران سخن
درشتی و تندی نیاید بکار
بنرمی بر آید ز سوراخ ، مار

۱ـ آ : درآهستگی ۲ـ آ: گوید اگر ۳ـ ب : یابدکرد ۴ـ آ: شکست ب : شکستیها تصحیح بقرینه بستگیها ۵ـ ب: علی کرم‌الله وجهه .

(در مردم بسیار گوی[1])

احنف بن قیس گوید[2]: که مردم بسیار خرد کم سخنست و هر که بسیار گوید زلت و سخط وی بسیار باشد[3] و خردمندان بسخن وی، اصغاء نکنند و از مجالست وی گریزان باشند.

قال علیه السلام[4] : اذاتمّ العقل نقص الکلام فمن عرف به و قرّه الخاص و العام.

(فردوسی)

بگفتار بی[5] بر، چو نیرو کنی
روان و خرد را، پر آهو کنی
ندانی که چندان[6] نداری[7] خرد
که مغزت بدانش، سخن پرورد
مگوی آنسخن کاندر آن سود نیست
وز آن آتشت بهره جز دود نیست

۱- آ: مرد پر گوی ۲- آ: گفت مرد ۳- ب: زلت و سخط وی همیشه او را رنجور دارد و او را خردمندان همیشه بسخن اصغا نکنند ۴- ب: علی کرم الله وجهه.
۵- ب: بیخود ۶- ب: روان خرد ۷- ب: چندین ۸- آ: ندارد ۹- ب: خرد.

(در خرسندی کردن[1])

بزرگی گفته است: که خرسند بودن بدادهٔ خدای تعالی توانگریست بی‌نهایت و شمشیریست بران[2] که از هیچ زخمی باز نجهد.

قال علیه‌السلام: القَناعةُ سیفٌ لاینبو

«شعر»

چو خرسند باشی بداد خدای
توانگر[3] شوی یکدل و پاکرای
توانگر شود هر که خرسند گشت
گل نو بهارش برومند گشت

۱- آ: در قناعت ۲- آ: شمشیریست که از هیچ زخمی ۳- ب: توان‌گر.

(در عیب ناجستن مردمان و بغی ناکردن[1])

سقراط گفتست : بغیت کردن و عیب جستن[2] ناستوده است و هر که عیب خویش داند عیب هیچکس نجوید[3] و آزاد مردان عیب خویش را نگه کنند[4] و آنگاه عیب دیگران گویند .

قال علی علیه‌السلام : اَلبَغیُ سائقٌ الی‌الحِینِ

«فردوسی»

چو عیب تن خویش ، داند کسی
زعیب دگر کس نگوید[5] بسی
مکن بیش[6] عیب کسانرا مجوی
جز آنگه که برتابی از عیب ، روی

۱- آ: در عیب ناجستن مردمان ۲- ب: بغی کردن ۳- آ: بگوید ۴- ب: نخست خویشتن را از عیب نگهدارند ، آنگاه عیب دیگران بجویند ۵- ب : بجوید ۶- ب و آ : پیش ، تصحیح قیاسیست

(در شنودن سخن از هر کسی بتمام[1])

* عمرو عاص گفتست : مهتر[2] چنان باید که چون سخن اهل و نا اهل پیش او آغاز کنند ، اگرچه داند که[3] بیهوده است از آن اعراض[4] نکند و تمام بشنود که در میان گفتار بیهوده ، بسیار[5] سخن رود که غرض مردم از آن بحاصل[6] آید . و نیز گوینده[7] در باز نمودن احوالها دلیرتر باشد[8].

قال علی علیه‌السلام[9] : لاتَنظُر اِلی مَن قال و اُنظُر اِلی ما قال

« فردوسی »

سپردن بگفتار گوینده گوش
بتن نوش یابی ، به دل رای و هوش[10]
سخنگوی چون برگشاید سخُن
بمان تا بگوید ، تو تندی مکن
سخن بشنو و بهترین یاد گیر
نگر تا کدام آیدت دلپذیر

۱- آ: در سپردن سخن . ۲- ب : مهق چنان میباید که باشد که ۳- ب : دانند ۴- آ: برآن اعتراض نکند ۵ - آ: بیهوده سخن ۶ - آ: حاصل‌آید ۷-آ: گوینده را ۸- آ: شود ۹- ب : علی کرم‌الله وجهه ۱۰- آ : بتن بوش بای و بدل رای وهوش .

* عمربن عاص بن و أئل بن هاشم بن معید « ابو عبدالله » از مهاجرین حبشه بود پدرش معلوم نیست مادرش « نابغه » از میان فساق خود « عاص » را انتخاب کرده بود . عمرو در سال هشتم هجری اسلام آورد و در سال ۴۲ هجری مرد و نود سال عمر کرد. لطائف‌الطوائف بنقل از طبقات ج ۷ قسم ثانی ص ۱۸۸ و ناسخ ج ۲ و ك ۲.

«درآن مردم که کبر آورد[1]»

و گفته‌اند هیچ کبرآور را دوست نباشد و همهٔ عالم را تحت منت خویش داند و شب و روز در طلب زیادتی باشد و از بند پندار هرگز آزاد نشود[2] و خویشتن را در شغلها از دیگران باهلیت[3] زیاد شناسد تا لاجرم همیشه محروم باشد.

قال علی علیه‌السلام[4]: الکبرُ دواعی اِلی التَقحُّمِ فی‌الذنوب

«شعر»

زگیتی، تو ای مرد افزون منش
چرایی تو با جان و تن بد کنش[5]
نیی از زمانه تو خشنود هیچ
همه در فزونیت بینم بسیچ
به یکدم زدن، رستی[6] از جان و تن
همی بس بزرگ آیدت خویشتن

---

۱. آ: در مردم کبرآور ۲. ب: پنداشت ۳. آ: اهلیت زیادت شناسد ۴. ب: کرم‌الله وجهه ۵. آ: «چه باشی تو جان و تن بد کنش» ب، جزای تو با جان و... تصحیح قیاسیست ۶. آ: داستی.

« در مردم بی‌نفس »

نفس خلعتیست از کردگار ، هرکرا ارزانی ندارد ، نشان خساست و ادبار آنکس[1] بود و اقبال هرگز گرد او نگردد و در میان خردمندان بیقدر بود و اگر بشغلی منصوب کنند حرمت آنشغل[2] ببرد و از وی[3] بزرگی نیاید و هرچند او را قاعده و شکوه نهند از بی‌نفسی بزیان[4] آورد.

قالَ علِی علیه‌السلام[5]: المرءُ حیثُ یَجْعَلُ نفسَه اِن صانها ارتفَعتَ و ان قصرها اتضعت .

« شعر »

تن خویش را ، گر نداری[6] بزرگ
اگر گاه یابی ، نگر[7] دی سترگ
چو باشی فرو مایه و نا بکار
نزیبد ترا خلعت کردگار

۱- ب : و رکاکت بار آنکس بود ۲- ب : اهلیت آنشغل نبود ۳- ب: از وی بوی بزرگی نیاید ۴- ب : زیان در آن آورد ۵ - ب: علی کرم‌الله وجهه ۶- ب : بداری ۷- ب : بگردی .

« در مردم شور بخت »

سقراط گوید : هر که او را[1] ایزد، شور بخت آفریده است[2] و از روزگار ، بهرهٔ او رنج و محنت نهاده ، رای و کوشش سود ندارد و آنچه نصیب او آمده ذره‌یی بیش و کم نشود.

قال علی علیه‌السلام : لِکلِّ قضاءٍ جالب و لِکلِّ درٍّ حالب

« شعر »

اگر بخشش کردگار بلند
چنانست کاید بما بر گزند
برای و باندیشهٔ نابکار
نه برگردد از ما بدِ روزگار[5]
که کار خدایی نه کاریست خرد
قضای نوشته ، نشاید سترد[6]

۱- ب : هرکه ایزد تعالی ۲- ب : آفرید ۳- ب : رنج و زحمت نهاد ۴- پ : علی کرم‌الله وجهه ۵- ب : به رای بدو اندیشه نابکار ـ کجا باز گردد بد روزگار ۶- ب : این بیت را ندارد.

«در تیمارداشتن فرزند بد گهر»

اگر کسی را فرزندی باشد و از مقتضی نهاد، بد گوهر بود بر پدر واجبست که او را از خویشتن دور نکند و بهمه انواع احوال او را از خلل خالی دارد چنانکه[1] بکسی حاجتمند نکردد چه اگر بخلاف این باشد[2] بشغلی نکوهیده مشغول گردد یا کاری[3] بر دست گیرد که آسیب[4] آن بعرض او باز گردد و مضرت بپدر رسد[5] و روا بود که قصد جان پدر کند[6].

قال علی علیه‌السلام[7]: اَفضَلُ الاعمال صیانة العرض بالمال.

شعر:

چو فرزند، بد گوهر آید پدید
بناکام، بارش بباید کشید
درختی که کشتی و آمد ببار
بچین بارش، ارچه نیاید بکار
که گر بار، خارست خود کشته‌یی
وگر پرنیانست خود رشته‌یی

۱ـ آ: او را بکسی حاجتی نباشد ۲ـ ب: برخلاف آن باشد ۳ـ ب: چیزی بر دست او گیرد. ۴ـ آ: که سبب آن ۵ـ ب: و مضرت بپدر ۶ـ ب: گیرد. ۷ـ ب: علی کرم‌الله وجهه.

(در نیکوکاری ورزیدن)

حکیمی گفته است: هرکه سیرت[1] خویشتن در نیکوکاری نگاه ندارد خدای تعالی حال[2] برو بگرداند و کار او هر روز با تراجع[3] باشد و عاقبت‌الامر بذّل سوال گرفتار گردد.

قال علی علیه‌السلام: المرءُ منسوبٌ اِلی فعلِه و مأخوذٌ بِعَمله

«شعر»

هر آن کز ره مـردمـی بگـذرد
خـردمندش[4] از مـردمـان نشمرد
چنان رَست باید همی زان سرشت[5]
کـه پـالیزبانش به آغاز، کِشت

۱- آ: خویش ۲- آ: بدو ۳- ب: با تراجع و عافیت او بذل سوال گرفتار شود ۴- ب: خردمند ازش. ۵- : چراکشت باید همی‌زین سرشت.

« در مردم لجوج »

و گفته‌اند : هر کـه لجوجی[2] پیشه دارد ، همیشه اسیر آز و نیاز باشد و از بند حرمان هرگز خلاص نیابد و روزگار او بی خصومت و لجاج بسر نشود[3].

قال علی علیه‌السلام : الانصافُ راحتهٌ و اللجاجهُ وقاحة

(شعر)

ستیزه نه خوب آید از نامجوی
بپرهیز و گرد ستیزه مپوی
ستیزه چو شد مرد را پیشرو
بماند نیازش همه سال ، نو
ستیزه[4] بجایی رساند سخن
کـه ویران کند خاندان کهن

۱ـ ب : درمرد لجوج ۲ـب: هرکه لجوج پیشه دارد ۳ـآ : بر ۴ـ ب : بیت سوم را ندارد .

«در کار کردن بمشورت[1] اهل رای»

امیرالمؤمنین علی کرّم‌الله وجهه و رضی‌الله[2] عنه چنین فرموده[3] است که بزرگتر[4] یاری دادن خویشتن آنستکه از خرمندان رای خواسته شود[5] و برآنچه مشورت کنند[6] رفته آید و تباه‌تر و ناسوده‌تر استعدادی[7] آنست که به رای خویشتن استبدادی نموده‌آید.

قال[8] علیه‌السلام: مَن اِستَشارَ ذَوی الاَلباب، دُلَّ عَلی‌الصَّواب

«فردوسی»

مزن رای جز با خردمند مرد
ز راه خرد تا توانی مگرد
چو بر[10] دانش خویش مهر آوری
خرد را زتو بگسلد داوری

۱ـ آ: در مشورت ۲ـ ب: کرم‌الله وجهه ۳ـ ب: گفته است ۴ـ آ: بزرگ برتر یاری دادن خویشتن را ۵ـ آ: برآنچه ۶ـ آ: کنند ۷ـ آ: استبدادی ۸ـ آ: بررای خویش ۹ـ ب: علی کرم‌الله وجهه ۱۰ـ آ: چو با دانش.

(در صبر کردن)

همو[1] گفته است : هرکه در کام[2] حوادث افتد[3] ، جز صبر کردن رویی[4] ندارد ، چه[5] اگر اضطراب کند چون مرغی باشد که بر دام آویزد[6] ، هرچند بیش طپد محکمتر شود و بصبر خلاص یابد و بمراد[7] رسد.

قال علی[8] علیه‌السلام : الصبرُ مَطیّةٌ لاتکبو.

«شعر»

بهر نیک و بد پند دانا نیوش
چو[9] ناکامی آمد تو با صبر کوش
بدیها بصبر از مهان[10] بگذرد
سر مرد باید که دارد خرد

۱ـ آ : و گفته است ۲ـ آ : در دام ۳ـ آ : حوادث روزگار ۴ـ آ: روی ۵ـ آ: اگر ۶ـ آ: و هرچند ۷ـ ب : برسد ، آ : رسد انشااله ۸ـ ب : علی کرم‌الله وجهه ۹ـ ب : چو ناکام ۱۰ـ آ : از جهان.

(در مردم سخن چین)

و همو گفته است[1] هیچ سخن چین را خریداری نباید کردن ، بدان سبب که گفتار نقل کند و از جهت خویش برآن[2] زیادتیها نهد و ترا از آن زیان دارد و گفتار مردمان هم بر اینجمله نزدیك تو آورد و وی را[3] از آن هیچ سود ندارد و باشد که اگر وقتی سخن بر زبان[4] آورد وی را راستگو نتوان داشت و برآن چندان اعتماد نتوان کرد .

قال علی علیه‌السلام : مَن سَعیٰ بالنمیمه حَذَّرَه‌القریب وَمَقّته‌الغریب

(شعر)

سخن[5] چین بیدانش و چاره‌گر
نباید که یابد به پیشت گذر
چنان دان که بی شرم و بسیارگوی
ندارد بنزد کسان آبروی

۱ـ ب : که هیچ ۲ـ ب : بدان ۳ـ آ : وی از آن ۴ـ : بزبان او برود
۵ـ آ: سخن چین و بیدانش و چاره‌گر ۶ـ آ : یابند ، ب باشد تصحیح قیاسیست
۷ـ آ : پیشت گذر

(در مردم بد خوی)

ارسطاطالیس[1] گفته است که هر که بد خوی[2] بود مردمان را بهیچ نوع با او الفت نیوفتد[3] و ازو گریزان باشند و روزگار با وحشت تنهایی و درویشی گذارد و خدای تعالی بدان سرا[4] ازو ناخشنود باشد.

قال علی علیه‌السلام : سوءُالخُلق یُفسِدُالعمل کما یُفسِدُالصَبِرِالعَسَل

شعر :

چو بد خو بود مرد درویش و خوار
همی بیند آن از بد روزگار
نه چیز[5] و نه دانش، نه رای و هنر
نه دین و نه خشنود ازو دادگر

۱ـ ب : گوید هر که ۲ـ ب : بد خو بود ۳ـ آ: نیفتد ۴ـ ب : بر آن
۵ـ ب : خیر.

« در بردباری »

حسن بن علی[1] رضی‌الله عنهما[2] فرموده[3] است : زینت آنکس راست که بردبار است و ستوده‌تر[4] عوضی مردم بردبار را برآنچه از جاهلی در عوض فعل او درگذارد ، آنست که مردمان اعوان او باشند بر خصم او .

قال[5] علی علیه‌السلام : اَلحلیمُ مَن عَفَّه‌العظیم .

(شعر)

سرِ مردمی ، بردباری بود
چو تیزیْ کنی ، تن بخواری بود
کم[6] آزاری و بردباری گزین
که اینست آیین[7] و فرهنگ و دین

۱ـ ب : حسن بن علی ۲ـ ب : علیهم‌السلام ۳ـ ب : گفته استکه ۴ـ آ : و ستوده‌تر خصلتی مردم را بردباریست برآنچه از جاهلی درگذرد و آنستکه مردمان از اعوان او باشند برخصم او ۵ـ ب : علی کرم‌الله وجهه ۶ـ آ : بی‌آزاری ۷ـ آ : آیین و فرهنگ .

« در خاموشی »

ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته است[1] که خاموش بودن در کارها حکمتی بزرگست و فایده[2] آن بسیار و نیز[3] گفته که بسیار وقتها از گفتن[4] پشیمان شدم اما[5] از ناگفتن هرگز پشیمان[6] نشدم.

قال[7] علی علیه السلام : فی الصمتِ السلامةِ من الندامته

« فردوسی »

نبینی که خسرو بموبد چه گفت ؟
بدانگه که بگشاد راز نهفت
سخن گفت ، ناگفته چون گوهر است
کجا نابسوده بسنگ اندر است
چو از بند[9] و پیوند یابد رها
درخشنده درّی بود بی بها

۱ـ آ: صدیق رضی‌الله عنه فرموده است ۲ـ ب : و غنیمت و فایده ۳ـ آ : و پسر را گفتست بسیار ۴ـ آ : از گفتنها ۵ـ ب : و اما ۶ـ ب : از ناگفتن پشیمان نشدم ۷ـ ب : قال علی کرم ۸ـ ب : رازو نهفت ۹ـ ب : چو از بند پیوند یابد رها ـ درخشنده مهری بود بها .

«در پرهیز گاری و شرم[1]»

عثمان عفان[2] رضی‌الله عنه گفته است احنف را ، که هر که‌از پرهیزگاری دست باز[3] دارد ، شرم از وی دوری[4] گیرد و هر که شرم ندارد ، دل وی زنده نباشد و عیب او پوشیده نماند.

قال‌علی‌علیه‌السلام : مَن کَساهُ الحیاء ثوبهَ، لَم یَرَالنّاس عیبهَ

«فردوسی»

هر آنکس که با شرم و آزر مخوی[5]
همیشه دلش زنده و تازه ، روی
بپرهیز[6] و از کار بد شرم دار
خنک مرد با شرم پرهیزگار

۱ـ آ : در پرهیزگاری ۲ـ آ : ذوالنورین رضی‌الله فرمود ۳ـ ب : بدارد
۴ـ آ : از وی‌گیرد ۵ـ ب : عیب وی ۶ـ ۲ : قال علی علیه‌السلام ۷ـ ب : آزرم‌جوی ۸ـ آ: بپرهیز وزکار.

« در مردم نیکعهد »

و همو گفته است : مروت آنکس راست که نیکعهد[1] است و هر که نیکعهد[2] بود مردمانرا بسخن و بمال[3] بر وی اعتماد افتد و اهل خرد[4] بصحبت او[5] رغبت نمایند و پیوسته تازه روی و خوشدل بود .

قال علی علیه‌السلام : مِنَ الکَرَمِ حُسنُ العهد و لینُ الشِیَم

« شعر »

نکو عهد مردم بود تازه روی
همیشه روان باشد آبش بجوی
چو[6] پیمان شکن باشی و تیز مغز
نیاید به گیتی ز تو کار نغز
مبادا که باشی تو پیمان شکن
که خاکست پیمان شکن را کفن

۱ـ آ : نیکو عهد ۲ـ ب : نیکهد است ۳ـ ب : و مال ۴ـ : اهل‌خرد و هنر
۵ـ ب : او را ۶ـ آ : چو پیمان شکن باشد و تیز مغز ـ نیاید زکردار او کار نغز ـ مبادا که باشی تو پیمان شکن ـ که پیمان شکن کس نیرزد کفن .

درجوانمردی

از* ابن‌عباس رضی[1] الله عنه پرسیدند که جوانمرد[2] کیست؟ گفت جوانمرد آنستکه کسانی را نعمت دهد که بروی هیچ حقی ندارند[3] و با حاجت خواهنده موافق آید و دل خواستن آنرا یاریگر[4]، و از امروز[5] بفردا نیفکند تا در دنیای مهتری او را مسلم بود.

قال علی علیه‌السلام: سادةُ‌الناس فی‌الدنیا الاسخیا.

«شعر»

توانگر تر آنکس که دل راد داشت
درم گرد کردن به دل[6] باد داشت
ببخشش هرآنکس که جوید سپاس
بخواندش[7] بخشنده یزدان شناس

۱ـ آ: از ابن عباس پرسیدند ۲ـ آ: جوانمردی چیست؟ **گفت جوانمردی** آنست ۳ـ آ: حقی نیارد ۴ـ ب: آنرا تاریک نگرداند ۵ـ ب: **و آن امروز** ۶ ـ آ: بدل بار ۷ ـ ب: نخوانند پسر عم پیغمبر بود که قبل از هجرت ولادت یافت و به «حبرالامه» ملقب گشت از روایت کنندگان مشهور حدیث است. درجنگ علی بامعاویه‌ازیاران علی بود ولی بعد به بنی‌امیه پیوست. درطائف وفات یافت. «اعلام‌المنجد ص ۲۳۵»

* عبدالله بن عباس.

(در پنج خصلت نکوهیده)

هر که[1] مهتری بد گمان را خدمت کند یا[2] با او صحبت دارد ؛ هر چند[3] بچشم و دست و زبان امانت مینماید ، او بگمان بد هر زمانی ازو ، بر دل خیانتی[4] صورت می کند و او را میآزارد تا کار بجائی رسد که بخون یکدیگر سعی کنند[5] ، و هردو را مال[6] وجان تلف شود.

قال علی[7] علیه السلام: سوءُ الظنِ عَن العقلِ المندوب

(شعر)

اگر بد گمان باشی و بد کنش
ز چرخ بلند آیدت سرزنش
چو همره کنی جنگ را با خرد
خردمندت از مردمان بشمرد[8]

---

۱ ـ ب : اول بدگمانی ۲ـ آ: تا با او ب : با باو صحبت ، تصحیح قیاسیست ۳ـ ب : بجسم و زبان ۴ـ آ: خیانت بر دل صورت می کند. ۵ـ ب: کند ۶ـ ب : مال و جان بشود ۷ـ ب : علی کرم الله وجهه . ۸ـ ب : نشمرد .

(در بخیلی)

هر که را دوستی بخیل بود با نعمت، روا [1] نبود که بر وی اعتماد کرده آید [2] که اگر وقتی او را بمالی حاجت آید که بدان مال از بلائی خلاص یابد یا در وجهی صرف کند که او را شغلی ساخته گردد و از آن احوال او خوب شود [3] چون بوقت حاجت او را رد کند، آندوست در ادبار و بلا بماند [4].

قال علی [5] علیه السلام : زلّة البخیل من التقتیر.

«شعر»

گر آیدت روزی بچیزی نیاز
بدست و بگنج بخیلان مناز [6]
که گر جویی از مشک سفله تو بوی
نیابی، بخیره بگردش مپوی

۱ـ آ و ب : بود تصحیح قیاسیست ۲ـ ب : باشد ۳ـ ب : اما چون بوقت حاجت ازو چیزی خواهد ردکندش تا در ادبار و بلا نماند ۴ـ آ: نماند تصحیح قیاسیست بقرینه نسخه ب ۵ـ ب : علی کرم‌الله وجهه ۶ـ : دو دستت بگنج بخیلان میاز .

(در دوست طمّاع)

هرکرا دوستی طماع بود و بر سرّو علانیه او واقف باشد ، اگر بهر وقتی[1] او را بنواختی و تشریفی گرامی گرداند[2] چون دشمن او خواهد که احوالی معلوم کند او را بنعمتی بفریبد [تا] همه اسرار[3] بر دشمن بگشاید و ناگفتنی‌ها بگوید و توان دانست که اخوات اینمعنی چه[4] بود ؟

قال علی[5] علیه السلام : اَکثر مَصارِع العقول تحتَ بروقِ الاطماع

(شعر)

دل[6] مرد طامع بود پر ز درد
بگرد طمع تا توانی مگرد
بچیز کسان دست یازد کسی
که بهره ندارد زدانش بسی

۱ـ آ : اگر هرساعت ۲ـ ب : گردانید ۳ـ آ : اسرار او ۴ـ آ : اینمعنی بود ۵ـ ب : قال ۶ـ ب : دل مرد طامع بود بیخرد ـ بامید عاقل بوی ننگرد. بچیزکسان طمع داردکسی ـ که بهره ندارد زدانش بسی .

(در دوست بد دل)

اگر کسی با بد دلی صحبت دارد و بسیار حقوق خویشتن بنزدیك او ثابت گرداند ، بامید آنکه بمظاهرت او خصمی را از خویشنن دفع کند، چون کار پیش آید ، از بد دلی روی بگرداند و آندوست را بدست خصم باز دهد و خدای داند که عاقبت[1] بکجا رسد .

قال علی علیه السلام : صُحبةُ الجبان ملاكُ الهلاك

(شعر)

بد[2] اندر دل سنگ خارا شود
نماند نهان آشکارا شود
در نام جستن دلیری بود
زمانه ز بد دل بسیری بود

۱- آ : عاقبت کار ایشان ۲- آ : اگر بد دلی.

(در دروغزن[1])

و حال[2] دروغزن همانا از شرح مستغنی بود فامّا یك نکته گفته شود و آن آنستکه دروغزن هر زمان مردم[3] را بدروغی رنجور[4] گرداند یا شاد کند و عاقبت آن شادی هم برنج بازگردد و چون تأمل افتد آنکس همه عمر در غصه و رنج[5] بود و بیم آفتهای بزرگ برسری[6].

قال علی علیه‌السلام: لاعارَ اقبحُ مِن‌الکذب

(شعر)

بهر کار در پیشه کن راستی
چو خواهی که نگزایدت کاستی
هر آنکس که بسیار گوید دروغ
بنزدیك مردم نگیرد فروغ

۱ـ ب : در دوست دروغزن و حال دروغزن ، آ: در دروغ ، تصحیح قیاسیست ۲ـ ب : و دروغزن ۳ـ آ: مردم را هرزمان ۴ـ آ: رنجور کند تا شاد شود ۵ـ ب : افتد ۶ـ ب : بود

(در مردم نادان)

لقمان حکیم گفتست از کوه سنگ کشیدن آسانتر از آنست که نادان را بر سخنی مطلع گردانیدن.

قال علی[1] علیه السلام : لا داءَ اعیا من الجهل

(شعر)

زنادان نیابی[2] بجز بتّری
نگر سوی بیدانشان ، ننگری
هر آنکس که چپ را نداند ز راست
ز بخشش فزونی نداند ز کاست
نگردد بر او آسمان بلند
ستاره نگوید که چون است و چند
فلك رهنمونش بسختی بود[3]
همه بهر او ، شور بختی بود[4]

۱- ب : علی کرم الله وجهه ۲- ب : نباشد ۳- آ: شود ۴- آ: شود.

(۱ در دشمنی که کید خویشتن پنهان دارد)

بزرجمهر گفته است: ۲ بزرگترین دشمنی آن باشد که کید و شر خویش۳ پنهان میدارد۴ و با تو بطریق دوستی ۵ میرود و بسخن خوب ترا زمان زمان میفریبد.

قال علی۷ علیه‌السلام: اکبرُ الأَعداء اَخفاهم مکیدةً

(شعر)

ز دشمن مکن دوستی خواستار
اگر چند خواند ترا شهریار
که دشمن درختیست بارش کبست
گرش پای گیری، سرآید۸ بدست

۱ـ آ: در دشمنی که کید پنهان کند ۲ـ آ: گفته است که ۳ـ آ: کید و سر ب: کید و هنر، تصحیح قیاسیست ۴ـ آ و ب: دارد، تصحیح بقرینه افعال بعدی قیاسیست ۵ـ آ: رود ۶ـ ب: و بسخن خوب میفریبد ۷ـ ب: قال علی ۸ـ ب: گردش پای گیری برآید بدست.

(در آهستگی[1])

و گفته است بزرگتر حزمی[2] و پیش بینئی ، پادشاهرا آهسته بودنست و روشنتر آیینه‌یی که بیشتر چیزها را بدان بتوان دید تفکر کردن در [۰] کار[3].

قال علی[4] علیه‌السلام: مَن فَکَّرصفو اَمرُه عَن کَدره و نفعُه مِن ضَرّه

(شعر)

ستون بزرگیست آهستگی
همان بخشش و داد و شایستگی
نگه کن که تا تاج بر سر چه گفت؟
که با مغزت ای سر ، خرد باد جفت
چو خواهی که نازی بتاج و نگین
مبادی جز آهسته و پیش بین

۱- ب در حزم و اندیشه در کارها ۲- ب: خرجی ۳- آ: پادشاه ۴- آ: آیینه
ق- آ: تفکر کردنست در امور کارها ۶- ب : علی کرم‌الله وجهه.

«در خوی خوش[1]»

افلاطون گفتست: خوی خوش هدیه‌ایست[2] مر بندگانرا[3] از ایزد تعالی، هرکرا ارزانی دارد از مکاید[4] شیطان ایمن بود و اندیشهٔ ناکردنی و ناگفتنی بر دل او نگذرد و زمانه با او خوش بود و آز و آرزوپیرامن دل[5] وی نگردد و از روزگار، همه شادی بیند و امید او بدنیا و آخرت وفا شود.

قال علی علیه السلام[6]: عَلیکَ بِالخلقِ السَجیح والکفِّ عنِ القبیح

«بیت»

جهان خوش بود بر دل نیکخو[7]
نگردد بگرد در آرزو[8]
همیشه خردمند[9] امیدوار
نبیند بجز شادی از روزگار

۱ـ آ: در خوی ناخوش ۲ـ ب: است ۳ـ آ: هدیه‌ای است از ایزد تعالی ۴ـ آ: ازکید شیطان ایمن باشد ۵ـ آ: پیراهن او ۶ـ ب: کرم‌الله وجهه ۷ـ ب: نیکخوی ۸ـ ب: آرزوی ۹: خردمند امیدوار.

« درمردم سبکسار »

بزرجمهر گفته است : نباید که مردم سبکسار در هیچ کار شروع کند ؛ که بسیار وقت باشد که مردم بجهد و تکلف و آهستگی و نرمی شغلی بدان آورد که مقصودی از دشمنی حاصل آید ۱ و چون او در میانه باشد۳ بیك سبکساری و تیزی آن رنج باطل گرداند۴ و بعد ازآن بهیچ حیلت و تدبیر، آنرا فراهم نتوان آوردن۵ .

قال علی علیه السلام : اَلحِدّةُ ضَربٌ مِن الجنون

(فردوسی)

ستوده نباشد ، دل باد سار
برین۶ داستان زد یکی هوشیار
سبکسار تندی نماید نخست
بفرجام کار ، انده۷ آرد درست
زبانی که اندر سرش مغز نیست
اگر در ببارد ۸ همان نغز نیست

۱- ب : آورد ۲- آ: چون ۳- آ: و بیك ۴- آ: گرداند بعد از آن ۵- ب: نتوان‌آورد ۶- آ: بدین ۷- ب : آمدآرد ۸- آ : در بارد

«در اندازه خویش نگاهداشتن در طلب چیزها[1]»

ارسطاطالیس گفته[2] است : هر که چیزی طلبد نه بر اندازهٔ حال‌خویش و در حد[3] امکان و قدرت او نیاید ، عاقبت در شماتت دشمنان و استهزای[4] بدخواهان افتد و رنجور[5] دل گردد و هرگز بمراد دل نرسد !

قال علی علیه‌السلام : اَلکَفُّ عَن خَیرةِ الضَلال ، خیرٌ مِن رکوبِ الاهوال .

(فردوسی)

بنا یافت رنجه مکن خویشتن
که تیمار[6] جان باشد و رنج تن
ز چیزی که باشد تنت ناتوان
بجستنش[7] خسته چه داری روان

۱ـ آ: در اندازه خویشتن نگاهداشتن ۲ـ ب : گفته که ۳ آ : حد و امکان ۴ـ آ: و استهزا آید ۵ـ آ: رنجه دل ۶ـ ب : که بیمار جان باشد و رنجه تن ۷ـ آ: بجستن چرا رنجه داری روان.

« در نایب داشتن بامانت »

همو گفته است : هر که حاجبی یا نائبی را برکاری دارد ، باید که آن نایب در کارها شرایط امانت بجای آورد و هر چه داند و شنود ۱ ، درست و راست باز نماید۲ و از هیچکس باك ندارد ازیرا که ۳ برآنچه در ضمیر سرکار او۴ بود واقف نباشد و کیفیت حالها بحقیقت ۵ نداند ونشاید که۶ از روی مداهنت با نگاهداشت۷ رضای کسی چیزی پوشیده دارد که ۸ فساد آن نتوان دانست تا کجا۹ بود .

قال علی ۱۰ رضی الله عنه : المرءُ ما عاش فی تَکذیب وطولُ الحیوةِ لَهُ تعذیب .

«شعر»

هر آنکس که با تو نگوید درست
چنان دان که او دشمن جان تست
خردمند پیشه کند راستی
چو خواهد که نگزایدش کاستی

۱- ب : بشنود ۲- ب : نماند ۳- آ: ازیرا که او ۴- ب: سرکار ۵- ب: تحقیق نداند ۶- ب : اگرازروی ۷- آ: تا نگاهداشت ب : با نگاهداشتن ۸- آ: دارد فسادآن ۹- ب: که تا کجا باشد ۱۰- ب: کرم‌الله وجهه .

(در سخن نا گفتن میان دو ناجنس [1])

بقراط گوید : هر که [2] در مخالطت [3] و مصاحبت دو ناجنس سخن گوید ، از امانت و دیانت دور است و بر هردو ستم کرده باشد بدانمعنی که هرگز میان ناجنسان التیام نپذیرد و از صحبت یکدیگر شاد نباشند و پیوسته اینکس را بزشتی یاد میکنند [4] .

و قال علی علیه‌السلام : **الضِّدان لایَجتَمعان.**

«بیت»

کسی کو برد آب وآتش بهم
ابر هردوان کرده باشد ستم
اگر تابش مه بود در نهفت
پس آنگه شود شیر با گرگ جفت [5]

۱ـ آ: در جنس ۲ـ آ: که هرکه ۳ـ ب : هرکه او را ۴ـ ب : می‌کند
۵ـ ب: دو مصرع با تقدم و تأخیر نوشته شده.

«در مشورت کردن»

و گفته‌اند[1] هیچکس از مشورت بی‌نیاز[2] نباشد ازیرا کـه چون استبداد کند و هلاك شود خون خویشتن ریخته باشد و چون ایزد تعالی بنده‌یی را هلاك خواهد گردانید، او را استبداد دهد تا به رای خویش، خویشتن را هلاك گرداند.

قال علی علیه‌السلام : مَن اِستَبَدَّ برأیِهِ خَبِطَ خَبطَ العَشواء و تَوَرَّطَ الظلماء.

«بیت»

چنین گفت با من یکی هوشمند
که جانش خرد بود و رایش بلند
هر آنکس که دارد روانش خرد
زدانا بتدبیر رامش برد

۱ـ آ: و گفته ۲ـ آ: نیست ۳ـ آ: ازیرا کـه چون ایزد تعالی بنده‌یی را هلاك خواهد کرد او را استبدادی تا به رای و دانش خویشتن را هلاك کند.

« در ابقا نا کردن از بد کرداران »

حکیمی گفته است که از بدکرداران و فرودستان ، در هیچ حال ابقا نباید کرد و معالجت[1] ایشان جز قفا نباشد چه[2] اگر ازیشان درگذارند[3] خویشتن ناشناس گردند و آنک[4] دیگران را ، بدکرداری آرزو آید[5] .

قال علی[6] علیه‌السلام « الجاهِلُ لایَتَعَّظُ الّابالضَرب »

(بیت)

مکافات بد را ، بد آمد پدید
بباید زبد دامن اندر کشید
بباید بدان را مکافات کرد
نباید غم ناجوانمرد خورد[7]

۱ـ ب : و معالجت جز ۲ـ ب : اگرچه ۳ـ آ : از خویشتن ۴ـ ب : ودیگران را ۵ـ ب : بود ۶ـ رضی‌الله عنه ۷ـ ب : نباید برآن بد مکافات‌کرد ـ نباید غم آن ناجوانمرد خورد.

« در هنر آموختن پیوسته »

بزرجمهر گفته است : هر که دانش آموزد و اعتقاد نکند که هر چه بود آموختم [1] ، اگر خرد باشد بزرگ گردد و اگر خامل الذکر [2] باشد مذکور بود و خلق را بدو بسیار حاجت افتد اگر چه درویش و بیکس بود .

قال علی علیه السلام : کل صاحب علمٍ غَرْثان الی علمٍ آخر

(فردوسی)

میاسای [3] از آموختن یکزمان
زدانش میفکن دل اندر گمان
چو گویی که کام [4] خرد تو ختم
سخن هرچه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار
که بنشاندت پیش آموزگار

۱ـ ب و آ : تا اگر تصحیح قیاسیست ۲ـ ب : خامل بود ۳ـ آ : بیاسای از آموختن ۴ـ آ : نام خرد ، ب : چه گفتی که دام خرد تصحیح متن از روی « سخن و سخنوران ص ۷۹ است .

« در تأخیر نا کردن[1] در کارها »

حکیمی گفته است : مردم باید که کار[2] امروز بفردا نیفکنند که در تأخیر آفات بسیار[3] است و هر کرا امروز[4] کاری از دست رفت ، فردا در نتواند[5] یافت و از گذشته جز تأسف و تحسر در نیابد[6] .

قال علی[7] علیه‌السلام : فی التأخیر آفات.

(فردوسی)

از امروز[8] کاری بفردا ممان
چه دانی که فردا چه زاید[9] زمان؟
گلستان که امروز آمد ببار[10]
تو فردا چنی گل نیاید بکار

۱- آ: در تأخیر کارها ۲- آ: که هیچ شغلی ۳- : آفات بود بسیار ۴- ب : هرکرا آموزگاری بود داند که ۵- ب : در نتوان ۶- ب : و ازگذشته جز تأسف نبود ۷- ب : علی کرم‌الله وجهه ۸- ب : از آموزگاری ۹- آ: چه گردد زمان ۱۰- آ: گلستان که امروز باشد بیار.

(در دشمن دانا)

از نوشیروان پرسیدند که کدام کس[1] باشد که خردمند و دانا تر[2] بود؟ جواب داد: که دشمن دانا[3] زیرا که[4] از دشمن دانا و خردمند، مردم در پناه عافیت باشند.

قال علی علیه‌السلام[5]: معاداتُ العاقل اَسلَمُ مِن موالاتِ الجاهل

«فردوسی»

نگه کن که دانای پیشین چگفت
بدانگه که بگشاد راز نهفت
چو دانا ترا دشمن جان بود
به از دوست مردی که نادان بود
ز داننده دشمن، مبندیش هیچ
که دانا ندارد بکینه بسیچ[6]

۱ـ پ: باید ۲ـ ب: باشد ۳ـ ب: دشمن ۴ـ آ: دشمن دانا و خردمند در پناه عافیت باشد ۵ـ ب: قال علی‌رضی‌الله عنه ۶ـ ب: این بیت را ندارد.

(درهنرمندی[1] ونسب)

نوشیروان وقتی از جمله رعایای خویش مردی با فرهنگ یافت در حق او اصطناعی فرمود و بدرجهٔ منادمت[2] خویش برسانید ؛ پس آنگه[3] حاسدان در باب او قصد کردند و گفتند او را اصلی نیست و نسبی ندارد ؛ جواب داد که اصطناع ما او را نسبی[4] بزرگست .

قال علی علیه‌السلام[5]: ابناءُالاَدَب ، انسبُ بِكَ مِن ابناءِالنَسَب .

«فردوسی»

چنین گفت آن بخرد رهنمون[6]
که فرهنگ باشد بگوهر فزون[7]
چو فرهنگ آسایش جان بود
ز گوهر سخن گفتن آسان بود
هر آنکس که با دانش و با هنر
چه آمد[8] ؟ گر او را نباشد گهر

۱ـ آ : در خردمندی و بی‌هنری ۲ـ آ : مرادات ۳ـ ب : حاسدان در باب او قصدی کردند و گفتند ۴ـ آ : نسبتی ۵ـ ب : علی‌کرم‌الله وجهه ۶ـ ب : چنین گویدآن برخرد رهنمون ۷ـ آ : برون ۸ـ آ : که او را .

(در زیان افتادن از بهر دیگران[1])

بقراط گوید[2]، هرآنکه خویشتن[3] از بهر سود دیگران در زیان افکند احمقی بزرگ بود[4].

قال علی علیه‌السلام: اَعرِف قدرَكَ، تَحرز اَمرَكَ

فردوسی

ز بهر کسان، رنج بر تن نهی
ز بیدانشی باشد و ابلهی
تو چندان مکوش از پی هر کسی
که پاداش آن را نیابی بسی[5]

۱ـ آ: در زیان ناافتادن بهرکسان ۲ـ ب: می‌گوید که هرآنکس که ۳ـ ب: خویشتن را بهر ۴ـ آ: بزرگ باشد و نادانی ۵ ـ آ: تو چندین مکوش از در هر کسی ـ که دانش بکوشش نیابی بسی.

«در ننگ ناداشتن[1] از کارها»

حکیمی گفته است که مردم چنان باید که در همه اوقات از هیچ کار ننگ ندارد و هر چه روزگار در حق او اقتضاء کند بی‌سآمت و ملامت بجهد و طاقت پیش گیرد[2] تا پیوسته فراخ روزی بود و بصلاح[3] وقت متحیر نگردد.

قال علی علیه‌السلام[4] : (اَلاجتِهادُ اَرْبَحُ بضاعتٍ)

فردوسی

هر آنکس که دارد ز هر کار، ننگ[5]
بود زندگانی[6] و روزیش[7]. تنگ
چو کوشا بود مرد در کار خویش
روا بیند از کار، بازار خویش

---

۱ ـ آ : ننگ ناداشتن در کارها ۲ـ آ : برو ۳ ـ ب : بسلاح ۴ـ ب : علی کرم‌الله وجهه ۵ـ آ : نیك ۶ـ ب : زندگانیش ۷ـ آ : روزش

(درمردم بدنام[1] وبد کردار)

وگفته‌اند[2] : هر آنکس که احوال خویشتن ، پیراسته ندارد و خویشتن را ببدنامی و بدکرداری معروف گرداند ، خردمندان از وی بپرهیزند و با او برو و ریا بزیند و جواب سلام او بطبع ندهند و همیشه با اندوه و بیم باشد و عاقبت او وخیم .

قال علی علیه‌السلام : لاتامن‌النیّاتَ و قَد عِلَمَت بالسئیات.

فردوسی

هر آنکس که خیزد ازو نام ، بد
به آغاز بد بدُ بفرجام بد
همیشه [3] در اندوه و در بیم زیست
بر آن [4] زندگانی بباید گریست

---

۱ ـ آ : درمردم بد روزگار ۲ـ آ : و گفته‌اند هر آنکس که بازار خویش پیراسته ندارد و خویشتن‌را به بدنامی و بدکرداری معروف گرداند و خردمندان از وی بپرهیزند و با او بروی وریا زنند و جواب سلام او بطبع ندهند و همیشه با اندوه وبا بیم باشد و عاقبت او وخیم گردد ۳ـ آ . به اندوه ۴ـ آ : بدان زندگانی

«در بی‌مروتی کردن با فرزندان[1] و خویشان»

حکیمی گفته است[2] : هر آنکس که خدای تعالی[3] او را از نعمت نصیبی داده باشد و فرزندان و قرابات را از آن بی بهره دارد زبان ایشان بمثالب و مساوی او دراز گردد و هم[4] دل بر هلاك او بسته باشند و چون از دنیا تحویل کند وزر و وبال و حسرت و آرزو با خویشتن برد و میراث - خوارگان دست و زبان بجرح و دشنام[5] براو بگشایند .

قال علی علیه‌السلام: اَکرِموا الاقرِباء وامنعوا الاولادعَن غَیرکُم

فردوسی

چه نازی همی در سرای سپنج
چه باشی نگهبان دینار[6] و گنج؟
ترا تنگ تابوت بهرست و بس
چو از گنج تو ناسزاوار کس
نیارد[7] ز تو یاد فرزند تو
نه نزدیك خویشان و پیوند[8] تو
ز میراث ، دشنام یابی تو بهر
شود پاسخ پای زهر تو زهر

۱ ـ آ : در بی‌مروتی با خویشان ۲ـ ب : که هرانکس ۳ـ آ : او را نعمتی نصیب کرده باشد و فرزندان و قرابات او بی بهره باشند ۴ ـ آ : وهم برهلاك ۵ـ ب : بچرخ بگشایند ۶ـ ب : دنیا وگنج ۷ـ آ: نگیرد ۸ـ ب : فرزند تو .

«دراندوه ناداشتن[1] درجهان»

مردم آنست که دل بر جهان ننهد و تا بتواند[2] اندوه بر دل نگمارد و از دنیا آنچه او را[3] دست رسد نصیب شادی جوید و یقین شناسد که دنیا سرای درنگ نیست ازو انتقال باید کرد[4].

قال علی علیه‌السلام : اَلدنیا دارُ مَمَرٍّ اِلی دار مُستَقَرٍّ

(شعر)

مدار[5] ایچ تیمار با جان بهم
بکشّی مکـن جاودان دل دژم
ازو بهره جز شاد کامی مجوی
بباغ جهان بـرگ انده مبوی
که گر تاجداری وگر عیش تنگ
نبینی همی جـایگاه درنـگ

---

۱ ـ آ : در اندوه نا داشتن ۲ ـ آ : در جهان ۳ ـ آ : تواند ۴ـ ب : از آنچه او را دست دهد ۵ـ ب : و ازو انتقال می‌باید کرد ۶ـ ب : این بیت‌را ندارد.

«درمردم نیکونام»

افلاطون گفته است : هرکه نیکونام زَید[1] هرگز نمیرد و تا روح در قالب او باشد خرم دل و خوش عیش بود و اهل خرد بدو تازه[2] روی و امیدوار و[3] چون روح او بعالم علوی[4] بیاساید نام او جاوید بماند.

قال علی علیه‌السلام : مالَكَ مِن دنیاكَ الّا ما اَصْلحتَ بِه مَثواكَ

« شعر »

هر آنکس که نیکی کند بگذرد[5]
زمانه دمش را همی بشمرد !
نمرد آنکه او نیک کردار مرد
بیاسود و جان را بیزدان سپرد

---

۱ ـ آ : نیکنام ۲ـ ب : آید ۳ـ آ : تازه و امیدوار ۴ـ ب ، که چون رود بیاساید و نام او ۵ـ ب: بگذرد.

در هنر و فضل اظهار کردن

بزرجمهر گفته است : که هنرمند باید که در زیر زبان پنهان نشود و مشّاطه خویش ، خود باشد و در محافل بزرگان بگفتار خوب ،[1] فضل و هنر خویش اظهار کند تا بچشم حرمت بدو نگرند[2] و محل و مقدار او بیفزاید[3]

وقال علی کرم‌الله وجهه ـ المرءُ مَخبوٌ تحتَ لِسانِه

(شعر)

تو چندانکه باشی سخنگوی باش
خردمند باش و جهانجوی باش
سخن چون یك اندر دگر بافتی[4]
ازو بیگمان ، کام دل یافتی

۱ـ ب : چون هنر و فضل ۲ـ ب : نگرد ۳ـ ب : بیفزاید ۴ـ ب : یافتی .

«در[1] تامل کردن درشنودن سخن»

بزرگان گفته‌اند : هر کو سخنی[2] بشنود [راست] به پندارد فاما خردمند آنستکه در آن تأمل کند که در میان [شنیدن] تا دیدن بسیار فرقست و نباید که بر فور[3] کاری کرده آید[4] که بعد از آن ندامت آورد[5] و تدارك آن[6] دشوار بود .

قال علی علیه‌السلام[7] : مَن اَبصَرَ فَهِمَ وَمَن فَهِمَ عَلِمَ

« شعر »

سخن چون شنیدی تو از هر شمار
نکو بنگر و پس بکار اندر آر
ازیرا که دیدن نه چون آگهیست
میان شنیدن همیشه تهیست

۱ـ آ : درتامل گفتن و شنودن سخن ۲ـ آ: هر که ۳ـ آ : درخور ۴ـ ب: شود ۵ـ ب : آرد ۶ـ آ : وآنرا تدارك دشوار بود ،کلمات [راست] و [شنیدن] از هردو نسخه ساقط بود وبقرینه شعر فردوسی تصحیح‌قیاسی شد ۷ـ آ: علی‌رضی‌الله عنه.

«در فرزند که بسیرت پدر[1] رود»

بزرجمهر گفته است دلیل حلال زادگی آنست که فرزند بر سیرت و سریرت پدر خویش رود و چیزی ازو در وجود نیاید[2] که اصل او را تباه گرداند و مردمان بناپارسایی بر مادر او رقم کشند

قال علی علیه‌السلام : النسیبُ مَن عَفَّت نفسَه عَن کلِ دنّیه

شعر :

پسر چون براه پدر نگذرد[3]
دلیرش ز پشت[4] پدر نشمرد
نشان پدر باید اندر پسر
روا باشد ار کمتر آرد هنر
چنان رست باید همی در سرشت
که پالیز بانش در آغاز کشت

۱ ـ آ : در فرزند که برسیرت پدر نرود ۲ ـ ب : در وجود نیاید ازو ۳ ـ آ: ز راه پدر بگذرد ۴ ـ آ : ز نسب پدر .

(درخون ریختن بناحق[1])

وهمو گفته است که هر آن بزرگ که برخون ریختن سرکشان بناحق دلیر بود ، مردمان همت[2] در هلاکت او بسته دارند[3] و از حکم مکافات روزگار خون او هم بر آنسان[4] ریخته شود .

قال علی علیه‌السلام[5] : المظلومُ حَسَنَ‌الظنِّ بِالانَام و الظالمُ وَجِلَ ـ مِنَ الانتقام

«فردوسی»

کسی را که خون ریختن پیشه گشت
دل مردم از وی پر اندیشه گشت
بریزند خونش بر آن هم نشان
که او ریخت خون سر سرکشان

---

۱ ـ آ : درخون ناریختن ۲ ـ آ : وهم ۳ ـ ب : در هلاك او بسته باشند ۴ ـ ب : برآن نوع ۵ ـ ب : علی‌رضی‌الله عنه .

در فرصت نگاهداشتن[1]

همو گفته است هرانکس که در مجلس پادشاه بسیار گوی نباشد و در حاجات و مهمات فرصت نگاهدارد و پادشاه را[2] از سخن ملالت نیارد ، بمراد برسد .

قال علی علیه السلام : انتهازُ الفرصته مِلاكُ الغَرَضْ

«فردوسی»

بهر کار ، هنگام جستن نکوست
زدن رای با مرد هشیار و دوست
چو باشد سخنگوی ، هنگام جوی ؛
بماند همه ساله با ، آبروی
چنان دان که هر کس که هنگام ، جست
ز کار ان گزیند که یابد نخست[3]

---

۱ ـ آ : فرصت نگاهداشتن ۲ ـ آ : پادشاه را ازسخن او ملالت نیاید و او بمراد دل برسد ۳ ـ ب : بداند حقیقت که هنگام جست ـ زکار آن گزیند که باید نخست .

(در نام جستن)

ارسطاطالیس گفته است که گذشتگان بجهد و رنج بسیار [1] در سنگهای سخت و کوههای عظیم صورت خویش، [2] بکنده‌اند تا نام ایشان بماند و کسی [3] ایشان را یاد کند و در اطراف جهان [4] دلیل این سخن بسیار است .

قال علیه‌السلام[5] : مِن سَعادتِ المَرءُ اَنْ یَذْکَرَ لَهُ بِلسانِ الصِدق

«فردوسی»

همه نام باید که ماند نه ننگ[6]
برین[7] مرکز خشك و پرگار تنگ
ز هوشنگ رو تا بکاوس شاه
که بودند با فرّ و دیهیم و گاه
بجز نام ازیشان[8] بگیتی نماند
کسی نامهٔ رفتگان بر نخواند

۱ ـ آ : برنج وجهد ۲ ـ آ: خویش‌را ۳ ـ آ: ومردم را از ایشان یادکنند .
۴ ـ ب: اینجهان
۵ ـ ب : قال کرم‌الله وجهه ۶ ـ آ : بسنگ ۷ ـ آ : بدین ۸ ـ ب : نام ایشان

(در نافریفتن و فریفته ناشدن[1])

فاروق رضی الله عنه[2] گفته است: زیرک[3] و هشیار آنست که هرگز کسی را نفریبد و کسی اورا نتواند فریفتن[4].

قال علی علیه السلام: المَکرُ و الخَدیعةُ فی النار

« شعر »

هر آنکس که دید از بلندی نشیب
نبیند دل خویش را در فریب
نه کس را فریبد بدستان و فن
نه جوید به بیهوده آزار تن

---

۱ ـ ب: و فریفته شدن ۲ ـ ب امیرالمومنین عمر رضی الله ۳ ـ ب که هشیار آنست که ۴ ـ آ: فریفت

(در همنشینی خردمند)

عمروعاص گفته است : هرگز ازهمنشینی که مرا خویشتن ازو فراهم نبایست گرفت بهیچ نوع و سخن من فهم توانست کرد سیر نگشته‌ام .

قال علی علیه‌السلام : خَیرُ الجلیسِ مَن یُحْمَدَ خلائقهُ و یؤمَن بوَائقه

«شعر»

ندانی که چون خوش بود با کسی ؟
که مایه است او را ز دانش بسی
چو دانا هنرها[1] نماید شگفت
خردمند ازو[2] دل نباید گرفت

---

۱ ـ ب : هنر را ۲ ـ آ : از وی

«درخطر کردن درطلب[1] بزرگی»

و [2]همو گفت هر که چیزی بزرگ جوید ، چیزی بزرگ در خطران باید نهاد وبر آن بی‌باکی[3] باید نمود وگفت آنچه دمنه گفته‌است با این‌معنی‌برابراست چنانکه میگوید: هر که درکارهای[4] هولِ ترساننده نایستد ورنجها ودشواریها مرکب خویش نسازد هرگز بمراد نرسد .

قال علی علیه‌السلام : مَنْ اَحَبَّ الریاسته صَبِرَ علیٰ مَضَضِ السیاسته

«شعر»

ز دانا تو نشنیدی این داستان
که بر گوید از گفتهٔ باستان
عنان بزرگی هر آنکس که جست
نخستین ببایدِ[5] زخون دست شست
ازیرا چو بخت اندر آید بخواب[6]
درخت بزرگی براید[7] ز آب

---

۱ ــ آ : در طلب بزرگی ۲ ــ ب : معاویه عمروعاص را علیهما مایستحق گفت ۳ ــ پ : بی باك ۴ ــ ب : برکارها هول ترسانیده ۵ ــ آ : که بخون ۶ ــ ب : ن. خواب ۷ ــ آ : در آید ز آب .

«در عفو کردن گناه»

مأمون گفته است : من عفو کردن از گناهان چنان دوست[1] دارم که میترسم که ازثواب آن بی نصیب مانم و اگرمردمان بدانند[2] که من ازعفو کردن چه راحت میابم همه بگناه کردن تقرب کنند[3] .

قال علی علیه‌السلام : اِحتَمِلْ مَن اَدَلَّ علیك و اَقبِلْ عذر مَن اِعتَذَرَ الیك

«شعر»

هر آنکس که پوزش کند بر[4] گناه
تو بپذیر و کین گذشته مخواه
گنه چون ببخشی شوی کامگار
نباشد سرت تیزو[5] نا بردبار
که گر کس نکردی بگیتی گناه
عفو را نبودی چنین پایگاه

---

۱ ـ آ: ازگناهان دوست‌تر میدارم ۲ ـ آ: بدانندی ۳ ـ آ: نزدیك من تقرب کنندی ۴ ـ ب : علی کرم‌الله وجهه ۵ ـ : از گناه.

«در حرص نمودن[1] گوید»

* ابن معتز گفته است : حرص آب مردم ببرد و قیمت وی بکاهد ودر نصیب اوهیچ زیادت نکند و خرد را کهن گرداند ودین را تباه دارد وروی قناعت بخراشد

قال علی علیه‌السلام : اَلحِرصُ مَفْقَرَةٌ والدَنائة مَحْقَرَه

«شعر»

مکن آز را بر خرد پادشا
که دانا نخواند ترا پارسا
اگر جان تو بسپرد راه آز
شود راه بی‌سود بر تو دراز
همه کمّی از بهر بیشی بود
مبادا که با آز ، خویشی بود

---

۱ ـ آ : در مردم حریص

* ـ ابن معتز «عبداله» (۲۴۷ ـ ۲۹۶ ه) بفرا گرفتن فنون ادب روی آورد و از مهمترین شعرای عصر عباسی گشت ـ سخنش در تعبیر بسادگی و روانی امتیاز داشت . برای عهده‌داری کار خلافت با او بیعت کردند ولی بیش از چند روزی درینمقام باقی نماند .

اعلام المنجد ص ۵۰۲

(در مزاح نا کردن)

سعید۱*بن العاص گفته است : که با هیچ جنس از مردمان مزاح نباید کرد از آنکه اگر آنکس بزرگ باشد کینه گیرد و اگر فروتر باشد برمردم دلیر گردد و اسرار آشکارا گردد .

قال علی۱ علیه السلام : المِزاحُ یورِثُ الضَغائِن ویَظهَرُ الدَفائِن

«شعر»

یکی پند گویم تو را من درست
که آن پند ، آرایش جان توست
ز بهر مزاح ار گشایی زبان
تو با هرکسی ز آن بیابی۲ زیان
که گر کهتر است۳ او بیاید دلیر
وگر مهتر است او بشورد۴ چوشیر

۱ـ ب : علی کرم‌الله وجهه ۲ـ آ : ببینی ۳ـ ب : زان نباشد دلیر ۴ـ ب : زان بشورد .

* ـ سعیدبن‌العاص ـ حاکم کوفه و مدینه بود که با خلیفه عثمان در جمع‌آوری قرآن همدستی کرد و سرکردگی سپاه مسلمانان را در طبرستان و جرجان بعهده داشت (وفات ۵۹ هـ) (اعلام‌المنجد ص ۲۵۵)

(در ایادی [1] یاد نا کردن با هیچکس)

روزی در مجلس عبدالملک مروان کسی گفت [2] که مرا بر فلان [3] کس مکرمتیست و انواع ایادی خویش یاد [4] می‌کرد . شعبی[1*] [5] بانك بر وی [6] زد و گفت ندانسته‌یی که چون ضَیعت [7] را [1] یاد کرده آید باطل شود .

قال علی علیه‌السلام : آفةُ السمَاحةِ المَنّ

(شعر)

بجای کسی گر تو نیکی کنی
مزن بر سرش تا دلش نشکنی
مروت بگفتار گردد تباه
شود روی بخشش ز منّت سیاه

۱ـ آ : در ایادی با مجلس ۲ـ آ : میگفت ۳ـ آ : آشنایی ۴ ـ آ : ایادی خویش را ۵ـ آ : سعتی ۶ـ ب : بانگ کرد ۷ـ آ : صنعت را یاد کرده‌اند .

*ـ ضیعة = مرة من‌الضاع ، العقار ایضاً حرفةالرجل و صناعته : «المنجد ص۲۵۵»

۱ * : شعبی (ابو عامربن شراحیل) مردی تابعی و از دانشمندان و محدثین بنام کوفه و مستشار خلفا بود ـ بیشتر احادیث را از علی علیه‌السلام و ابی هریرة و عایشه نقل کرده است . ابوحنیفه از شاگردان اوست (اعلام المنجد ۲۸۹)

(در التجا کردن[1] بدشمن)

بزرجمهر گفته است که چون مردم در شغل خویش سرگردان شود و فروماند باید که آهستگی کند و از شتاب دور باشد و اگر بحکم ضرورت از بهر صلاح کار بدشمن التجا کند ، معذور بود که غرض حاصل آید[2] و او بمراد برسد .

قال علی علیه السلام : رُبَّ عَدُوٍ مُعانٍ و رُبَّ صَدیقٍ مُهانٍ

(شعر)

بکشتی ویران [3] گذشتن بر آب
از آن به که در کار، کردن شتاب
اگر آب دریا بر آید [5] بفرق
بمار اندر آویزد از بیمِ غرق

۱ـ ب : در التماس کردن با دشمن ۲ـ ب : بشود ۳ـ آ : وبرآن ۴ـ آ : سراب ۵ـ آ : براند ، ب : برآمد تصحیح قیاسیست

(درطلب کردن شادی)

حسن [1] *بصری گفته است : که دنیا [2] سراسر اندوه است تا توانی طلب شادی باید کرد که اینقدر که ازو شادی یافته شود غنیمتی بزرگ باشد

قال علی [3] علیه‌السلام : تَفْرَغو من هموم الدنیا ما اِسْتَطَعْتُم

«شعر»

بیا تا بشادی دهیم و خوریم
چو گاهِ گذشتن بود بگذریم
چه بندیم دل در سرای سپنج؟
چو یابیم شادی ، نجوئیم رنج

۱ـ آ : عنوان ندارد ۲ـ ب: دنیا بسر اندوه است تا بتوانی طلب شادی باید کردن آنقدر که ازو شادی یافته آید غنیمتی بزرگست ۳ـ ب : قال علی .

۱*ـ ابوسعید حسن بن ابی‌الحسن البصری التابعی متوفی بسال ۱۱۰ هـ «حبیب السیر ۲ ص ۱۸۱» .

(با بدان صحبت ناداشتن[1])

و گفته‌اند [2] از صحبت نیکان، خیرات بسیار حاصل آید و از صحبت بدان تباهی افزاید.

قال علی علیه‌السلام : مَنْ خالَطَ الاَخیار وَقِرَ و مَن خالَطَ الاراذِل حَقِرَ

«بیت»

جهان را نباید سپردن به بد
دل مرد، بد گردد از یار بد
کسی کو بود پاك و یزدان پرست
نیارد بکردار بد، هیچ دست

۱ـ آ : صحبت ناکردن ۲ـ ب : وگفته‌اند از نیکان خیرات بسیار حاصل آید و صحبت بدان تباهی افزاید.

(در سخن بد نا گفتن[1])

ارسطاطالیس گفته است : که اگر تیر ۲ در شکم مردم ۳ رود آن را معالجت توان کرد ، اما آزاری که از گفتار کسی در دل ۴ نشیند آن هرگز فراموش نشود .

قال علی علیه‌السلام : تَخافوعَنِ‌الاَذِیتَّه لِذوی‌المرُوة

(شعر)

چه آزاری آنرا که نازردنی است
بپرهیز از هرچه نا کردنی است
میازار کس را که آزاد مرد
سراندر نیارد به آزار و درد

۱ـ ب : در نا آزردن مردم ۲ ـ ب : ستیزه ۳ـ آ : کسی ۴ـ : در دل تو نشیند هرگز آنرا فراموش نشود .

(در تأمل کردن پادشاه در حال ۱ مردمان)

سکندر گفته ۲ است : بر پادشاه واجبست که در ۳ صلاح و فساد مردم تأمل کند و اگر از بندگان او در حق رعیت تطاولی۴ رود و تعذیبی آید در نگذارد ۵ و بزجر و سیاست ایشان را از آن باز دارد تا دلیر نگردند و مُلك، از خلل خالی ماند .

قال علی علیه‌السلام: تَغافُلُ المُلوكِ عَنِ الاَشرار مَعْصِيَةٌ

(شعر)

چنین گفت دانا بدان ۶ شهریار
که از نیک و بد برنگیرد شمار
ببد کردن بنده خامش بود
چنان دان که بی مغز و بیهش بود

۱ــ آ : در تأمل پادشاه در حال مظلوم ۲ــ آ : و گفته‌اند ۳ ــ آ : در فساد و صلاح مردمان ۴ــ آ : تطاولی رود ۵ــ ب : در بنگذارد ۶ــ ب : برآن .

(در هزیمت بهنگام)

بزرجمهر گفته است : توانا و عاقل ۱ آن بود که چون با دشمنی در معرکه افتد و روی قدرت و کامکاری نبیند هزیمت اختیار کند ۲ و جهد کند که خویشتن از بلا بجهاند ۳ .

قال علی علیه السلام۴: هَزِیمةُ المَغْلوبِ غنیمةٌ

(شعر)

هرانکس که با آب دریا نبرد
بجوید نباشد خردمند مرد
بهنگام ، کردن ز دشمن گریز
به از کشتن و جستن رستخیز

۱ـ ب : آنست ۲ـ ب : اختیار کند خویشتن را ۳ـ آ : برهاند ۴ـ ب: قال

« در کاری ناشدن که عاقبت وخیم[1] بود »

سکندر ۲ گفته است : مردم باید که چون کاری آغاز خواهد ۳ کردن فکرت بر گمارد تا طریق بد کرداری سپرده نیاید و بچشم ۴ خرد بنگرد اگر عاقبت ۵ محمود نخواهد بود از آن باز گردد تا روزگار او ضایع ۶ نشود و زشتنامی و رنج ۷ دل حاصل نیاید .

قال علی[8] علیه‌السلام ، مَن تَوَرَّطَ فی‌الامورِ بغیرِ نَظَرٍ فی‌العواقب، فَقَدَ تَعَرَّضَ لِقادحاتِ النوائب .

« شعر »

کسی کو ببیند سرانجام بد
ز کردار بد بازگشتن سزد
چرا کشت باید درختی بدست
که بارش بود زهر و بیخش کَبَسْتْ
بپای ، اندر آتش نباید شدن
به پیش بلا داستانها زدن

۱ـ ب : عاقبتش وخیم باشد ۲ـ آ : وگفته‌اند ۳ـ آ : آغاز کرد ۴ـ آ : و چشم خرد ۵ـ آ : عاقبت‌آن ۶ـ آ : نگردد ۷ـ آ : رنج ازآن حاصل نیاید ۸ـ ب : علی‌کرم‌الله وجهه .

«درخشم فرو[1] خوردن»

و گفته‌اند [2] از قوت غضب ، بباید پرهیزیدن تا بخواری عذرخواستن مبتلا نگردد و از ایزد تعالی مزد یابد هرانکس که از گناهکار خشم فروخورد

قال علی علیه‌السلام[3]: مَن کَظمَ الغَیظ یأجُرُه‌الله

« فردوسی »

هرانکس که او از گنه کار ، چشم
بپوشید [4] و آسان فرو خورد خشم
مکافات یابد ز یردان پاک
ببالا رسد ، کار او از مغاک

۱ــ ب : فروبردن ۲ــ آ : وگفته‌اند از قوت غضب باید پرهیزید تا بخواری عذر خواستن مبتلا نشسته باشد و از ایزد تعالی مزد یابد انشاالله وعاقبت اومحمود باشد وبمراد برسد ۳ــ ب: علی کرم‌الله وجهه ۴ــ آ وب : بخوابید، تصحیح قیاسیست .

«در طلب کردن[1] از هر کس آنچه ازو آید»

ارسطاطالیس [2] گفته است : چون خدای تعالی در شخصی خصلتی ذمیم آفرید اگر مردم خواهد که خلقت او بگرداند ممکن نگردد فامّا تدبیر آن بوُد که ازو آن طلبد که ازو آید تا او دشمن نشود و مردم رنجه دل .
قال علی علیه‌السلام: اِزالةُ الجبالِ الَرواسی اَیْسَرُمِن تألّفِ قلوبِ القواسی

(شعر)

اگر چند بر گوهر [3] افسون کنی
نخواهی کزو [4] رنگ بیرون کنی
کسی را که یزدان چنان آفرید
تو بر بند یزدان نیابی کلید

۱ـ آ : در طلب کردن از هر کسی ۲ـ آ : ارسطاطالیس میگوید چون خدای تعالی در شخصی ذمیم آفرید ، اگر مردم خواهندکه خلعت ازو بگردانند ممکن نگردد فاما تدبیر آن بود که ازو آن طلبند که ازو آید تا او دشمن نشود ومردم ازو رنجه دل نشوند ۳ـ ب : گوهر تو افسون‌کنی ۴ـ ب : نخواهی که زو .

(در راز نا گفتن با زنان)

بوحیان* توحیدی ۱ گفته است : که پیش زنان راز نشاید گفتن ۲ و با ایشان مشورت کردن خوب نیاید بدانمعنی که در هر چه ۳ با ایشان مشورت کنی ، رای ایشان بخلاف صواب نماید و اگر تو آنطریق سپری از مصلحت دور بود و اگر از آن اعراض نمایی دشمن شوند و بیم آن باشد که فتنه ـ انگیزند۴ که بهیچ حیلت و تدبیر آرام نگیرد .

قال علی علیه‌السلام۵: لاتُشاوِروالنِساء فانّ رأیهُنَّ اِلی اَفنْ و عزیمتهُنَّ الی وهن

(شعر)

بکاری مبر تیز فرمان زن
که هرگز نبینی زنی ۶ رای زن
به پیش زنان راز هرگز مگوی
چو گفتی ۷ ازیشان امانت مجوی
و گر لب ببندی ز بهر گزند
زنان را زبان هم ۸ بماند به بند

۱ـ آ : بوحنان ۲ـ آ : نشاید گفت ۳ ـ آ : که هر چه ۴ـ ب : انگبزد .
۵ـ ب: علی کرم‌الله وجهه ۶ـ ب: نیز
۷ـ آ : زن رایزن ۸ـ ب : چه گویی . ۹ـ آ : نماند .
* ـ ابوحیان توحیدی (۳۱۰-۴۱۴ هـ) . فقیه و فیلسوف و متصوف و صاحب مصنفات مختلفست . قسمت عمدهٔ زندگانیش در بغداد سپری گشته است ولی درآنجا از نظرها افتاده و مجهول القدر مانده و بکفر و زندقه متهم گشته است .
ازمؤلفاتش یکی کتاب «حج العقلی اذا ضاق الفضاء عن الحج الشرعی» است المنجد ص ۱۷۰

«درآزمودن دوست در حال خشم»

لقمان حکیم گفته است مرپسر ۱ خویش را که چون دوستی تازه خواهی گرفت و یاری نو خواهی جست تا ترا بمکان ۲ وی پشتی ۳ و استظهاری باشد ، نخست او را در حال خشم بیازمای اگر انصاف تو در آنحال بدهد بهمه شرائط دوستی قیام ۴ خواهد نمودن .

قال علی علیه السلام : عَلامَةُ الصَّدیق ، اِنصافُه فی الحِدَد

(شعر)

چو خواهی که یاری نو آری بچنگ
و یا دوستی تازه گیری بسنگ
از آغاز بنگر که درخشم چون؟ ۵
و زو ۶ دادیابی بخشم اندرون؟
چو آندوست در خشم ۷ داد تو داد
پی دوستی با تو محکم نهاد

۱ـ بر ۲ـ آ : بذکای وی ۳ـ آ : بسی واستظهاری ۴ـ آ : قیام نماید
۵ـ آ : درخشم خون آ : ازو ۶ـ آ : در ۷ـ خشم تو داد داد .

(در کسی که ستایش و نکوهش نیرزد)

* بوعبیده ۱ گفته است : خسیسترین ۲ مردمان آنکس باشد که مردم ۳ او را نه مستحق ۴ ستایش و نه مستوجب نکوهش دانند .

قال علی علیه السلام۵ : مَن لَمْ یجتَهِد فی محمدتهِ یدُلُّ علی دنائتهِ

شعر

کسی کش ستایش نیاید بکار
بگیتی تو او را بمردم مدار
که یزدان ستایش نخواهد همی
نکوهیده ۶ را جان بکاهد همی

۱ــ آ : بوعبید ۲ــ آ : خسیستر ۳ــ آ : مردمان ۴ ـ آ : بد مستحق شناسد دارند وبمستوجب نکوهش ۵- ب : علی رضی‌الله عنه ۷ ـ ب : نکوهیده جانرا .

* ــ عبیده (ابو ـ معمر بن المثنی التمیمی) (۱۱۰ــ۲۱۰هـ) در بصره ولادت یافت . اصلش از یهودیان ایران ومادرش جاریه بود . صاحب مؤلفاتی چند است از آنجمله (کتابُ فی المثالب)
(اعلام المنجد : ص ۸۴۲)

«در مردم[1] منافق»

افلاطون گفته است : که نفاق مردم را خصلتی نکوهیده است [2] و چون زبان با دل راست نباشد . بنزدیك دوست و دشمن محلی و مقداری ندارد و بر سخن او اعتمادی [3] نیفتد و کارهای آسان بر او دشوار [4] شود .

قالَ علی علیه‌السلام : نفاقُ المرءِ ذِلّتُهُ

(شعر)

زبان را چو با دل بود راستی
ببندد ز هر سو در کاستی
همه کار دشوار ، آسان شود
ابا دشمن و دوست ، یکسان شود

۱ـ ب : درمنافق ۲ـ آ : نکوهیده ۳ـ آ : اعتماد ۴ـ آ : دشوارتر .

(در نیکویی کردن)

و گفته است [1] که هر که نیکویی کند ؛ از پای ، کم درآید و اگر وقتی بیوفتد دستاویزی [2] یابد که خویشتن را از آن زلّت و عثرت نگاه تواند داشت .

قال علی علیه‌السلام : مِلاکُ المُرُوّةِ سَعیُ الجَمیل وِاصطناع المعروف .

«شعر»

ستوده تر انکس بود در جهان
که نیکی کند آشکار و نهان
نگیرد ترا دست جز نیکوی
گر از مرد دانا سخن بشنوی
نماند همان نیک و بد پایدار
همان به که نیکی بود یادگار

۱ــ آ : گفته هر که ۲ــ آ : دست یابد که خویشتن را از زلتی عظیم وعدتی نگاه تواند داشت .

« در مال جمع کردن پادشاه »

پرویز گفته است : پادشاه باید که اندر ۱ طلب مال و خزینه ۲ انباشتن از اجناس نعمت ، جهد نکند و در آن کوشد که رعیت ۳ آسوده باشد ۴ و آثار نیکویی ازو بماند که چون نوبت مُلك ازو در گذرد ، رنج او هبا شود و نعمت او بدیگری ۵ باز گردد و وبال آن بر- سری او را بماند ۶ .

قال علی علیه السلام : رُبَّ طلب قَدْ جَرَّ الی حَرْب

(شعر)

دو چشم شه اندر سرای سپنج
چنین خیره گشت از پی تاج و گنج
جهانی کجا شربت ۷ آب سرد
نیرزد چه داری ازو دل بدرد ؟

۱ــ آ : در طلب ۲ـ آ : خزینه را ۳ـ آ: رعیت او ۴ـ آ : باشند ۵ـ آ : نعمت کوشیده بدو بازگردد ۶ـ آ : دو بال آن سرای او را بماند ۷ـ آ : شربتی . ۸ـ آ : نیرزد تو زو دل چه داری بدرد ۹ـ آ : برنجی وپس دیگری برخورد ۱۰ـ

تو رنجی و دیگر کسی برخورد

بداد و بخوردنش کس ۱۰ ننگرد۱۱

تمام شد رساله «خردنامه» بحمدالله و حسن توفیقه والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله .

آ : بداد و بخوردش کسی ننگرد ۱۱ـ در نسخه ب . این گفتار بعد از گفتار «قناعت» آمده است .

مآخذ تصحیح کلمات قصار حضرت علی علیه‌السلام و اشعار فردوسی :

۱ – نهج‌البلاغه

۲ – شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم «وولرس»

۳ – شاهنامه فردوسی چاپ امیرکبیر

۴ – « « امیربهادری

۵ – امثال وحکم استاد دهخدا

۶ – سخن وسخنوران استاد بدیع‌الزمان فروزانفر

انتشارات انجمن آثار ملی تا سال ۱۳۴۵ شمسی

		تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری از آثار وابنیهٔ تاریخی ایران	شهریور ماه ۱۳۰۴
۲	آثارملی ایران (کنفرانس پروفسور هرتسفلد)	مهرماه ۱۳۰۴
۳	شاهنامه وتاریخ (« « «)	شهریور ماه ۱۳۰۵
۴	کشف دولوح تاریخی درهمدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد ـ ترجمهٔ آقای مجتبی مینوی) استاد دانشگاه	اسفندماه ۱۳۰۵
۵	سه خطابه دربارهٔ آثارملی وتاریخی ایران (ازمحمد علی فروغی و هرتسفلد وهانی بال)	مهرماه ۱۳۰۶
۶	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (پرفسور هرتسفلد)	بهمن ماه ۱۳۱۲
۷	کنفرانس محمد علی فروغی راجع بفردوسی	بهمن ماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر دراحوال وزندگانی فردوسی (بقلم فاطمهٔ سیاح)	۱۳۱۳
۹	تجلیل ابوعلی سینا درپنجمین دورهٔ اجلاسیهٔ یونسکو درفلورانس	اسفند ماه ۱۳۲۹
۱۰	رسالهٔ جودیه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	اسفند ماه ۱۳۳۰
۱۱	رسالهٔ نبض ابن سینا (بتصحیح آقای سیدمحمد مشکوة استاددانشگاه)	اسفند ماه ۱۳۳۰
۱۲	منطق دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقایان دکترمحمد معین و سیدمحمد مشکوة استادان دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۳	طبیعیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سیدمحمد مشکوة استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۴	ریاضیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی ـ	۱۳۳۱
۱۵	الهیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین ـ استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۶	رسالهٔ نفس ابن سینا (بتصحیح مرحوم دکترموسی عمید)	۱۳۳۱
۱۷	رسالهٔ درحقیقت وکیفیت سلسلهٔ موجودات (بتصحیح مرحوم دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱

۱۸ ترجمهٔ رسالهٔ سرگذشت ابن‌سینا (از آقای دکتر غلامحسین صدیقی – استاد دانشگاه) —

۱۹ معراج نامهٔ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی

۲۰ رسالهٔ تشریح اعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)

۲۱ رسالهٔ قراضهٔ طبیعیات منسوب به ابن‌سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) —

۲۲ ظفر نامه منسوب به ابن‌سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی) استاد دانشگاه) —

۲۳ رسالهٔ کنوز المعزمین ابن‌سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی) ۱۳۳۱

۲۴ رسالهٔ معیار العقول: جر ثقیل از ابن‌سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی) ۱۳۳۱

۲۵ رسالهٔ حی بن یقظان ابن‌سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن‌سینا (بتصحیح آقای هانری کربن) ۱۳۳۱

۲۶ جشن نامهٔ ابن‌سینا (مجلد اول – سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن‌سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفا استاد دانشگاه ۱۳۳۱

۲۷ ترجمهٔ مجلد اول جشن نامه بفرانسه (بوسیله مرحوم سعید نفیسی ۱۳۳۱

۲۸ ترجمهٔ اشارات و تنبیهات (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه) ۱۳۳۲

۲۹ پنج رسالهٔ فارسی و عربی از ابن‌سینا (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه) ۱۳۳۲

۳۰ آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی بامداد) بهمن‌ماه ۱۳۳۳

۳۱ جشن نامه ابن سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضاء کنگرهٔ ابن سینا) ۱۳۳۴

۳۲ جشن نامهٔ ابن‌سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان لابن‌سینا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگره ابن‌سینا ۱۳۳۵

۳۳ جشن نامهٔ ابن‌سینا مجلد چهارم (شامل خطابه‌های اعضای کنگره ابن‌سینا بزبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی) ۱۳۳۴

۳۴ نبردهای بزرگ نادرشاه (بقلم مرحوم سرلشکر غلامحسین مقتدر) ۱۳۳۹

۳۵ جبر و مقابلهٔ خیام (بتصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر جلال مصطفوی) ۱۳۳۹

۳۶ شاهنامهٔ نادری تألیف مولانا محمدعلی فردوسی ثانی (بتصحیح و تحشیهٔ آقای احمد سهیلی خوانساری) ۱۳۳۹

۳۷ اشتر نامهٔ شیخ فریدالدین عطار (بتصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر مهدی محقق) ۱۳۳۹

۳۸ حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب ۱۳۳۹
۳۹ نادرشاه تألیف (آقای دکتر رضازادهٔ شفق استاد دانشگاه) ۱۳۳۹
۴۰ درهٔ نادره تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر سید جعفر شهیدی) ۱۳۴۰
۴۱ شرح احوال و نقل و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه ۱۳۴۰
۴۲ خسرونامه تألیف شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خونساری) ۱۳۴۰
۴۳ نامه‌های طبیب نادرشاه ترجمهٔ آقای دکتر علی اصغر حریری (باهتمام حبیب یغمائی) ۱۳۴۰
۴۴ دیوان غزلیات و قصائد عطار (باهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تفضلی) ۱۳۴۱
۴۵ جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تعلیقهٔ آقای سید عبدالله انوار) ۱۳۴۱
۴۶ طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تألیف یاراحمد بن حسین رشیدی تبریزی (با مقدمهٔ و تصحیح و تحشیهٔ آقای جلال الدین همایی) ۱۳۴۲
۴۷ نادرهٔ ایام: حکیم عمر خیام و رباعیات او بقلم آقای اسمعیل یکانی ۱۳۴۱
۴۸ اقلیم پارس (آثار باستانی و ابنیهٔ تاریخی فارس) ـ تألیف سید محمد تقی مصطفوی ۱۳۴۳
۴۹ سفارش نامه انجمن آثار ملی اردی بهشت ۱۳۴۴
۵۰ یادنامهٔ شادروان حسین علاء ۱۳۴۴
۵۱ ذخیرهٔ خوارزمشاهی ; تألیف زین الدین ابوابراهیم اسمعیل جرجانی ـ سنهٔ ۵۰۴ هجری ـ (باهتمام و تصحیح و تفسیر آقایان دکتر محمد حسین اعتمادی ـ دکتر محمد شهزاد ـ دکتر جلال مصطفوی) (جلد اول) ۲۵ شهریور ۱۳۴۴
۵۲ دیوان صائب ، باحواشی و تصحیح بخط خود استاد ـ مقدمه و شرح حال بخط و خامهٔ استاد امیری فیروزکوهی ۱۳۴۵
۵۳ عرائس الجواهر و نفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی بسال ۷۰۰ هجری بامقدمه و کوشش آقای ایرج افشار ۱۳۴۵
۵۴ ری باستان مجلد اول اسفند ۱۳۴۵
۵۵ خیامی نامه آبان ۱۳۴۶
۵۶ فردوسی و شعر او » ۱۳۴۶